حاکمیت سیاسی

پیامبر (ص) و امامان علیهم السلام

از نگاه قرآن



محمدعلی رستمیان


بسم الله الرحمن الرحیم

حاکمیت سیاسی پیامبر و امامان از نگاه قرآن

نویسنده:

محمد علی رستمیان

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حاکمیت سیاسی پیامبر و امامان از نگاه قرآن

مشخصات کتاب

نوع: کتاب

پدیدآور: رستمیان، محمدعلی۱۳۴۴-

عنوان و شرح مسئولیت: حاکمیت سیاسی پیامبر و امامان از نگاه قرآن [منبع الکترونیکی] / محمد علی رستمیان

ناشر: محمد علی رستمیان

توصیف ظاهری: ۱ متن الکترونیکی: بایگانی HTML؛ داده های الکترونیکی (۵۰ بایگانی: ۲۳۱.۴KB)

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: امامت

منشأ حاکمیت سیاسی مطلوب از دیدگاه قرآن کریم

اشاره

بحث از حاکمیت سیاسی معصومین(ص) را با بررسی مبانی حاکمیت مطلوب در قرآن کریم آغاز می کنیم. شناخت مبانی می تواند خطوط کلی حاکمیت مطلوب را از دیدگاه قرآن کریم به ما نشان دهد و ما را راهنمایی کند تامنشأحاکمیت را دریابیم که آیا برخاسته از اراده الهی و یا به تعبیر دیگر، نصب الهی است و یا به انتخاب و اراده مردم بستگی دارد و آنان می توانند هر نوع حکومتی را در جامعه بر پا کنند. این بحث، سه محور دارد:رابطه توحید ربوبی و حاکمیت سیاسی، نقش دین در اجتماع، و اوصاف حاکمیت مطلوب

توحید ربوبی و حاکمیت سیاسی

اشاره

توحید محور اساسی در همه مباحث قرآن کریم و معیار سنجش دیگر امور است. توحید ابعاد گوناگونی هم چون توحید ذاتی، صفاتی، افعالی وعبادی دارد؛ اما آن چه در بحث حاضر اهمیت دارد، این است که به جایگاه توحید ربوبی در این جهت بپردازیم که انسانها در زندگی و امور خویش چگونه باید رفتار نمایند تا توحید ربوبی خداوند را در عالم تشریع یعنی جایی که اختیار انسان در کار است، محقق کنند.توحید ربوبی، یکی از شاخه های توحید افعالی است و به انسان می آموزد که چون هیچ خالق و آفریننده ای به جز خداوند مستقلاً درعالم عمل نمی کند و این توحید در خالقیت است، تدبیر و اداره همه امور عالم نیز در دست خداوند است و او در این زمینه، هیچ شریک وهمتایی ندارد. توحید ربوبی، در حقیقت، برخاسته

از توحیـد در خالقیت است. وقتی خداوند خالق همه موجودات است، پس او مالکیت مطلق دارد و تدبیر امور هر چیز دراختیار مالک آن است.بدین ترتیب، امور انسانی نیز از قاعده فوق مستثنا نیست و

همان طور که خداونـد تدبیر امور تکوینی همه موجودات را در اختیار دارد، تدبیر امور انسانی یعنی اموری که در حیطه اختیار انسـان قرار دارد نیز در دست او است؛ اما چون اجبار انسان در این زمینه، با ماهیت اختیاری این امور منافات دارد، خداونـد در آیات بسـیاری از قرآن کریم، از انسان ها خواسـته است تا با پیروی از احکام تشریعی او، که به وسیله پیامبران ابلاغ می گردد، خود، توحیـد ربوبی در زمینه امور اختیاری را در زندگی خویش اجرا کنند و غیر از او را عبادت نکنند:(ان الحکم الّا للّه امرا لّا تعبدوا الّا ایاه ذلک الدین القیم) [۱] .حکم و فرمان مخصوص خداوند است و او دستور داده است که جز او را عبادت نکنید و آیین اسـتوار همین است.در آیات دیگر قرآن کریم، ربوبیت خداوند در جنبه تشریعی، در کنار ربوبیت تکوینی بیان شده است تا به انسان ها این حقیقت را بیاموزد که هر چنـد خداونـد به آنان اختیار داده است،ولی آنان در جنبه های اختیاری نیز باید هم چون جنبه های تکوینی، بر طبق فرمان او عمل کننـد:(ام اتخـذوا من دونه اولیاء فاللّه هو الولیّ و هو یحیی الموتی وهو علی کلّ شی ءٍقـدیر- و مـا اختلفتم فیه من شـی ء فحکمه الی اللّه ذلکم اللّه ربّی علیه توکّلت و الیه انیب) [۲] .این آیات، نخست با بیان اختصاص ولایت به خداونـد، توحید ربوبی را در همه ابعاد، مورد توجه قرار می دهند و بر آن به زنده کردن مردگان و قدرت مطلق او اسـتدلال می کننـد. آن گاه تنها به جنبه تشـریعی ربوبیت او می پردازند و خداوند را تنها حاکم در اختلافات انسان ها می دانند و در پایان،

بـا نقل دو جمله «علیه توکّلت و الیه انیب» از زبان پیامبر(ص) به انسان ها می آموزنـد که آنان نیز با توکل و رجوع به او، عمل خود را مطابق این واقعیت تکوینی قرار دهنـد. علامه طباطبایی(ره) در این باره می فرماید:تعلقُ ولایت ربوبیت، به نظام تکوین، به واسـطه تـدبیر امـور و تنظیم علت هـا و معلول هـا است، به صورتی که بـدین ترتیب، وجود و بقـای در نظر گرفته شـده برای مخلوق مورد تـدبیر مثل انسان تعین می یابـد و تعلق آن به نظام تشـریع، یعنی تـدبیر اعمال انسان، به واسـطه قرار دادن قوانین و احکـامی است که انسـان برای رسـیدن به کمـال سـعادت، بـا تطبیق اعمـالش بر آن ها در طول زنـدگی، آن ها را مراعات می کنـد.لازمه این که خداونـد، از جهت تکـوین، ولی و رب باشـد، ارجـاع امر تـدبیر به او است بـا انقطـاع از علت هـای ظـاهری واعتمـاد بر او از جهت این که او علـتی است که مغلـوب نمی شود و هر علـتی به او منتهی می شود و این همـان توکّـل است و لازمه این که او از جهت تشریع، ولی و رب باشـد، رجوع به او در هر واقعه ای است که انسان در طول زنـدگی، با آن مواجه می شود و این همـان انابه است. پس کلام خداونـد، «علیه توکلت و الیه انیب» (یعنی در همه امورم رجوع می کنم) تصـریح به ارجاع همه امور تکوینی و تشریعی به خداوند دارد. [۳] .

دو احتمال درباره ربوبیت تشریعی خداوند

از آن رو که انسان ها بر روی زمین، دارای زنـدگی مادی انـد، طبیعی است که در اداره امور زنـدگی شان بایـد با انسان هایی همانند خویش سرو کار داشته باشند. این حقیقتی است که خداوند درپاسخ به مشرکان که

می گفتند: چرا ملائکه بر ما نازل نمی شوند و یا چرا رسولان الهی ملائکه نیستند و بدین وسیله، بهانه جویی می کردند، مطرح می کند و لزوم سنخیت را در امور، یادآور می شود:(قل لو کان فی الارض ملائکه یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا.) [۴] .بگو: اگر برروی زمین فرشتگانی با آرامش گام بر می داشتند، ما فرشته ای را به عنوان رسول، بر آنان می فرستادیم.اکنون با توجه به این مطلب، ربوبیت خداوند در زمینه امور انسانی، به دو شکل ممکن است جاری شود: اول این که این امر را به شخص یا گروهی واگذار کرده باشد تا از سوی او عهده دار این امور باشند.شکل دوم این که این امور، به خود انسان ها واگذار شده باشد؛ به این معنا که خداوند برخی احکام حلال و حرام را به واسطه پیامبران(ص) برای آنان فرستاده و دیگر امور، اعم از سیاست، اقتصاد، مدیریت و... را، هم در زمینه حکم و هم در زمینه اجرا، یا فقط در زمینه اجرا برعهده خود آنان گذاشته است.این دو احتمال، در قالب دو نظریه، خود را آشکار ساخته است و هر کدام برای مدعای خویش به آیاتی از قرآن کریم، روایات و غیر این دو استدلال کرده اند. در طول قرن ها پس از رحلت پیامبر(ص) کسانی که درباره امور اجتماعی مسلمانان و به ویژه، اموری که مربوط به حاکمیت سیاسی می شود، بحث کرده اند، این امور را در زمان پیامبر(ص) در اختیار آن حضرت به نصب از سوی خداوند و جزء لوازم رسالت ایشان می دانسته اند و شیعیان علاوه بر این، همین عقیده را درباره ائمه(ع) داشته اند. نظریه اختصاص این امور، به خود مردم، هر چند

در میان اهل سنت سابقه ای طولانی دارد (زیرا آنان پس از پیامبر(ص) انتخاب حاکم را در اختیار اجماع امت قرار می دهند و قائل به نصب کسی نیستند) ولی بحث هایی که در سال های اخیر توسط علی عبدالرازق در کتاب الاسلام و اصول الحکم مطرح و دین والاتر از دخالت در امور دنیایی مردم تصویر شده است، این شبهه را ایجاد کرده که او معتقد به انتخابی بودن حاکمیت پیامبر(ص) است و نصب ایشان را از سوی خداوند، رد می کند (البته می توان در این نسبت، همان طور که بعداً توضیح می دهیم، تردید کرد).اخیراً در میان شیعیان نیز افرادی به این نظریه گرایش پیدا کرده و دعوت پیامبران(ع) را در خدا و آخرت، و وظیفه آنان را در ابلاغ احکام الهی و بشارت و ترساندن منحصر کرده و امور دنیوی را که آنان در اختیار داشته اند، اموری اتفاقی و بر طبق انتخاب مردم دانسته اند.

تفویض امور مربوط به حاکمیت و تشریع به خود مردم

هر چند کسانی که امور جامعه و حکومت را در اختیار خود انسان ها می دانند، از آن به تفویض از سوی خداوند تعبیر نکرده اند، ولی با توجه به اصل توحید ربوبی و عدم تغییر محتوایی در اصل بحث، تعبیر از سخن آنان به تفویض، منطقی است.معتقدان به این نظریه، بر آن دو گونه استدلال کرده اند:۱. استدلال به آیات و روایاتی که یا امور را در اختیار مردم می دانند و یاتسلط پیامبران(ع) را بر آن ها نفی می کند.۲. استشهاد به شواهد تاریخی و قرآنی بر نفی نصب پیامبران(ع) برای حکومت بر مردم و ضررهای دخالت دین در امور دنیوی.البته بر این نظریه، از طریق نگرش برون دینی به مسأله انتظار از دین و محدوده آن نیز

استدلال شده است که به علت خروج آن از موضوع بحث، از مطرح کردن آن صرف نظر می کنیم و در مورد اول نیز در این جا تنها به بخشی از این استدلال ها می پردازیم و بحث از برخی آیات و روایاتی را که درباره نفی تسلط پیامبران(ع) و انحصار وظیفه ایشان در بشارت و ترساندن است، به بخش دوم وا می گذاریم.

آیات درباره تفویض امور حکومتی به خود مردم

برای اثبات تفویض امور حکومت به خود مردم، به آیاتی که مؤمنان را به سوی هم کاری و هم یاری در امور اجتماعی فرا می خواند و از آنان می خواهد در کارها با یکدیگر مشورت کنند، استدلال شده است. در کتاب آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء(ع) پس از بیان این که در هیچ یک از آیات احکام، جهاد، قضا، ارث و امر به معروف و نهی از منکر تصریح و حتی اشاره ای به تسلط و تصرف نشده است، برای اثبات نظریه مقابل آن، به آیه (تعاونوا علی البرّ و التقوی...) [۵] استدلال شده است. [۶] .در جای دیگری از این کتاب، با مذمت قرار دادن امور دنیوی در حیطه برنامه بعثت انبیاء(ع) از مضرات آن، فرعی شدن اصل (امرهم شوری بینهم) [۷] معرفی می شود و استدلال مخالفان مشروطیت به آیه (و شاورهم فی الامر) [۸] بر این که تصمیم نهایی در اختیار پیامبر(ص) است که هر گونه تشخیص بدهد، عمل کند، در این رابطه تحلیل می شود. [۹] .علی عبدالرازق نیز با استدلال به آیاتی که به سوی اسلام دعوت می کند و به مؤمنان وعده می دهد که آنان را در زمین مستقر سازد و دین آنان را قدرتمند و با شکوه گرداند [۱۰] و بر همه ادیان،

غلبه دهد، [۱۱] این آیات را به اخوت دینی تفسیر می کند و این امر را مستعد می شمارد که مخاطبان این آیات تحت یک حکومت واحد در آیند. او آن گاه با استدلال به آیه:(و لو شاء ربک لجعل الناس امه واحده و لایزالون مختلفین....) [۱۲] .و اگر پروردگارت می خواست مردم را یک دسته قرار می داد ولی آنها همواره در حال گروه گروه شدن هستند.و آیه:(و لو لادفع اللّه الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض...) [۱۳] .و اگر خداوند گروهی از مردم را با گروهی دیگر باز نمی داشت، زمین پر از فساد می شد...نتیجه می گیرد که خداوند امور حکومتی را به خود مردم واگذار کرده تا بر اساس عقل و دانش و مصلحت ها و خواسته ها و درگیری هایشان، اختلاف و مقابله بین آنان برقرار باشد و به آبادانی منجر گردد. آن گاه به حدیثی از پیامبر(ص) که فرموده اند: «انتم اعلم بشؤون دنیاکم»، بر این که دنیا و امور آن، پست تر از این است که پیامبران(ع) و دین، به آن بپردازند، استدلال می کند. [۱۴] .درباره استدلال به این آیات هر چند در دلالت بعضی از آن ها بر مطلوب می توان خدشه کرد، ولی با قبول دلالت همه آن ها بر این که امور حکومتی در اختیار مردم است، چون محدوده دقیق و روشنی در این آیات برای دخالت مردم مطرح نیست، پس اگر آیات دیگری که بتواند آن ها را محدود کند، وجود نداشته باشد، می توانیم از آن ها استفاده کنیم که همه امور اجتماعی و دنیوی مردم، در اختیار خودشان است، ولی هر گاه در این باره، آیات دیگری نیز در کار باشد، باید با توجه به آن ها به محدوده دخالت مردم در امور و

کارهای خودشان بپردازیم.

آیات درباره تفویض امور حکومتی و تشریع به پیامبران

در قرآن کریم آیـاتی وجود دارد که به اطـاعت از پیامبران(ع) دسـتور می دهنـد. در این باره، آیه ای قانون کلی اطاعت را در مـورد همه پیـامبران(ع) بیـان می کنـد:(و مـا ارسـلنا من رسول الّا لیطـاع بـاذن اللّه) [۱۵] .و آیــات دیگر، آن را دربـاره پیـامبر اکرم(ص) یـا پیـامبران دیگر(ع) به شـکل هـای مختلـف آورده است:(اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولی الامـر منکم). [۱۶] .از سوی دیگر، قرآن کریم حکم را، که بر طبق اصل توحیـد ربوبی، در انحصار خداوند بود:(ان الحکم الا للّه امر الاتعبدوا الا ایاه ذلک الـدین القیم). [۱۷] .به کتـاب هـای آسـمانی و پیامبران(ع) نسبت می دهـد:(انّا انزلنا الیک الکتاب لتحکم بین الناس بما اریک اللّه). [۱۸] .(کان الناس امّه واحده فبعث اللّه النبیین مبشّـرین و منذرین وانزل معهم الکتاب لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه...) [۱۹] .در این مقام، مفروض می گیریم که مقصود از اطاعت از رسول، پیروی از دسـتورهای شخصـی او است نه آن چه مـأمور به ابلاـغ آن از سوی خداونـد است و مقصود از حکم، هر فرمانی است که از سوی او صادر گردد نه صـرف قضاوت و اسـتنباط احکـام دینی و اثبـات این دو را به فصل بعـد یعنی آیات قران کریم درباره حاکمیت سیاسـی پیامبر(ص)، واگـذار می کنیم. در این جـا تنهـا به برداشت علی عبـدالرازق از این آیات نظر می افکنیم. او با این که خلافت به معنای مصـطلح را از این آیات، بسـیار بعیـد می داند، ولی درباره پیامبر(ص) نوعی سـلطنت را اثبات می کند که مقتضای مقام رسالت ایشان است و هر چند از سنخ پادشاهی نیست، ولی با توجه به این آیات، دایره آن، گسترده تر از حاکمیت

بین حاکم و محکوم و پدر و پسر است و دو جهت ظاهری، مربوط به امور سیاسی عمومی، و باطنی، مربوط به امور معنوی، یعنی دو جهت دنیوی و اخروی را در بر دارد. [۲۰] .بدین ترتیب، از آن زمان که انسان ها نیازمند قانون و حکومت شدند تا به رفع اختلافات آنان بپردازد، خداوند پیامبران(ع) را همراه کتاب های آسمانی، برای آنان فرستاد تا ایشان براساس کتاب، به حاکمیت در میان مردم بپردازند و اطاعت مردم از آنان را نیز لازم شمرد تابا پیروی از پیامبران(ع) به خیر و صلاح خویش برسند. این مسأله، با توجه به انحصار واختصاص حاکمیت به خداوند، به مقتضای توحید ربوبی، حاکی از تفویض آن به پیامبران(ع) است.

مقایسه بین دو دسته آیات

با توجه به لزوم اطاعت مردم از انبیاء(ع) و شأن حکمی که خداوند برای آنان قرار داده است، نقش رهبری اجتماعی ایشان روشن می شود. از این رو، هر چه به مردم واگذار شده، اختصاص به غیر این مورد داشته و در سایه رهبری آنان قابل بررسی است. این مقام، در ارتباط با ربوبیت خداوند و ضرورت وجود انبیاء(ع) در زندگی انسان است. علامه طباطبایی در این باره می فرماید:رسالت از لوازم ربوبیت است که شأن آن، تدبیر امور مردم، در راه سعادت و مسیرشان به سوی غایت وجودشان می باشد. [۲۱] .و در نتیجه، اطاعت مردم از آنان همان طور که آیات نیز بر آن دلالت داشتند از لوازم آن محسوب می شود. علامه طباطبایی در مقام بیان انفکاک امامت از رسالت، اطاعت مردم را لازمه هر دو می داند و کسانی را که اختلاف این دو را درباره لزوم اطاعت از امام می دانند، تخطئه می کند:اطاعت، پذیرفتن

چیزی است که دیگری ارائه یا دستور می دهد و آن از لوازم نبوت و رسالت است. [۲۲] .نصب انبیا(ع) برای رهبری اجتماعی، به معنای اجبار مردم بر ایمان و گرایش به دین حق نیست؛ زیرا قرآن کریم بارها گوشزد کرده است که اگر خداوند این گونه می خواست، خود به این کار اقدام می کرد:(و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا أفانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین). [۲۳] .اختیار انسان، که از سوی خداوند برای او قرار داده شده است، نیز همین اقتضا را دارد. از این رو، انبیای بسیاری به دست مردمی که برای دعوت آنان فرستاده شدند، کشته یا نافرمانی شدند:(و تلک عاد جحدوا بایات ربهم و عَصَوا رسله و اتبعوا کلّ جبار عنید). [۲۴] .و این مسأله در طول تاریخ، از چنان اکثریتی برخوردار بوده که قرآن کریم با حسرت از آن یاد می کند:(یا حسره علی العباد مایأتیهم من رسول الاکانوا به یستهزون). [۲۵] .ولی آن گاه که مردم با اختیار خویش دعوت انبیا(ع) را پذیرفتند و در حقیقت، به آنان ایمان آورده و رهبری ایشان را گردن نهادند، آنان به اداره امور مردم مشغول می شوند و راه سعادت و بهروزی را در همه زمینه ها به آنان نشان می دهند. در این صورت، جامعه ای نو بر اساس قوانین الهی و رهبری انبیاء به وجود می آید که مقتضیاتی جدید دارد و کسانی که به مخالفت و یا نابودی چنین جامعه ای دست بزنند، با مجازاتی در خور عمل خویش روبرو می شوند و این به معنای اکراه و اجبار بر ایمان نیست، بلکه نفی فساد در زمین، برای باز شدن راه مؤمنان، در جهت بندگی خداوند

است:(انّما جزاؤ الّذین یحاربون اللّه و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یُقتّلوا او یصلّبوا او تقطّعَ ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض). [۲۶] .یا اجرای حدی از حدود الهی، برای اصلاح جامعه اسلامی است:(و السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا...). [۲۷] .و حتی درهمین زمان نیز اختیار از آنان سلب نمی شود و می توانند با مخالفت خویش ازفرمان انبیا(ع) سرپیچی کنند و راه دیگری غیر از آن چه ایشان می خواهند،بپیمایند:(قالوا یا موسی انّا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها فاذهب انت و ربّک فقاتلا انا هیهنا قاعدون). [۲۸] .ولی در هر مرحله، باید منتظر نتایج اعمال خویش و عقوبت خداوند، به علت مخالفت باشند.

پاسخ به شبهه زیانهای دخالت دین در امور مردم

با توجه به آن چه گذشت، پاسخ این ایراد که «دخالت دین در امور دنیوی به جانشینی زور و استبداد، به جای ایمان و رأفت و محبت می انجامد» [۲۹] نیز مشخص می شود؛ زیرا خشونت، تنها در برابر تخطی کنندگان از قانون الهی و محاربه با خدا و رسول و جامعه اسلامی صورت می گیرد و در دیگر موارد، محبت و رأفت، اصل و مدار حرکت در جوامعی بوده است که رهبران الهی، مانند پیامبران(ص) و علی(ع) هدایت آن را برعهده داشتند.زیان های دیگری نیز برای دخالت دین در امور دنیوی ادعا شده است که همه آن ها، مانند تبدیل توحید به کفر و شرک [۳۰] و عقب ماندگی و خمودی جوامع اسلامی در طول قرن ها، [۳۱] ناشی از عکس العمل مطرح کنندگان آن ها در برابر حکومت های ظلم و جوری است که در طول تاریخ بشر و به ویژه، درتاریخ اسلام، به نام دین، بر مردم حکومت کرده اند و آن گاه

این آثار به دخالت دین در امور انسان ها نسبت داده شده است.در این جا در صدد نیستیم که به تفصیل، به بررسی این آثار، که برای دخالت دین در امور دنیوی مطرح شده، بپردازیم؛ زیرا آن طور که از کلام خود نویسنده نیز ظاهر می شود، مقصود وی این است که هر گاه حکومتی به رواج دنیا پرستی دست بزنند و انتظارات بی جایی از دین را در مردم به وجود آورد که آنان خود از تلاش و کوشش باز ایستند، این زیان ها به وجود می آید. از این رو، اولاً به اصل بحث دخالت دین در امور دنیوی، در مرحله نظری مربوط نمی شود و ثانیاً به حکومت هایی که دین و احکام دینی را در راه اقامه عدل و قسط در جامعه بکار می برند تا زمینه مناسب برای خودسازی انسان ها و صلاحیت برای زندگی جاوید اخروی را فراهم کنند، مربوط نمی شود و خود نویسنده نیز تعالیم دین را در شکوفا سازی جامعه اسلامی در صدر اسلام، بسیار مؤثر می داند. [۳۲] .

حاکمیت سیاسی در بررسی رابطه دین و جامعه

اشاره

در بحث گذشته، به طور گذرا به زیان هایی که برای دخالت دین در امور دنیوی ادعا شده است، نظر افکندیم و پاسخ آن ها را ارائه کردیم. در این جا با مراجعه به آیات قرآن کریم و پی جویی نظر دین به جامعه، بحث از حاکمیت مطلوب در قرآن کریم را ادامه می دهیم.از آن جا که دین چنان نقشی اساسی در زندگی انسان دارد که خداوند از انسان ها خواسته است به گونه ای به آن توجه کنند و از هر چیزی غیر از آن، چشم بپوشند که گویا هیچ چیز دیگری، در عالم وجود ندارد: [۳۳] .(فاقم وجهک للدین

حنیفا فطره اللّه الّتی فطرالناس علیها). [۳۴] .شکی نیست که اگر چیزی در محدوده دین مطرح باشد، خداوند به غیر آن راضی نبوده و تنها آن را برای انسان مطلوب می داند.در قران کریم تعبیرات مختلفی درباره دین آمده است. گاه از دین، با عنوان صراط مستقیم، تسلیم، توحید عبادی و فطرت انسانی [۳۵] تعبیر شده است و گاه احکام مختلفی که خداوند برای مردم می فرستد، اسم دین گرفته است. [۳۶] در مواردی دین به صورت مطلق و بدون اضافه به شخص یاگروهی آمده است و در مواردی نیز با اضافه خاصی، به قوم یا یکی از انبیا(ع) نسبت داده شده است.آیات قرآن کریم، غیر از دین، از شریعت نیز سخن به میان آورده اند:(لکلّ جعلنا منکم شرعه و منهاجا). [۳۷] .علامه طباطبائی با مقایسه دین و شریعت و ملّه، که هر سه به معنای طریقت و راهی است که انسان در زندگی خویش در پیش می گیرد، به این نتیجه می رسد که شریعت، اخص از دین است. [۳۸] آیات قرآن کریم، که از وحدت دین و اختلاف شرایع، سخن می گویند، در حقیقت، دین را هم چون روحی می دانند که در زمان های مختلف، در قالب شریعتی خاص جلوه گر شده است و هیچ گاه دین، بدون شریعت تحقق نداشته است و به علت ارتباط تنگاتنگ، بلکه اتحاد این دو، احکام هر یک به دیگری نسبت داده می شود و قرآن کریم، در موارد بسیاری دین را به جای شریعت به کار می برد. از این رو، هر شریعتی در زمان خود دین و صراط مستقیم نیز هست:(قل اننی هدینی ربّی الی صراط مستقیم دینا قیّما ملّه ابراهیم حنیفا و ما

کان من المشرکین). [۳۹] .و صـراط مستقیم، همان تبعیت از پیامبر(ص) است که با عمل و گفتار خویش شریعت الهی رانشان می دهد:(واتبعون هذا صـراط مستقیم). [۴۰] .بـدین ترتیب، آن گاه که به روح دین، یعنی توحیـد عبادی و پرهیز از شـرک در این زمینه، توجه کنیم، مسأله حاکمیت دین بر همه امور زنـدگی انسان مطرح می شود؛ زیرا همان طور که در کتاب آخرت و خـدا، هـدف بعثت انبیـا(ع) نیز آمـده است، [۴۱] مطرح کردن شـعار «لاالـه الاّـ اللّـه» نـه تنهـا رفتـن به جنـگ همه پادشاهـان و فرمانروایـان و دیکتاتورهـا است، بلکه عـدم اطاعت از هر شـخص یـا قـانونی است که از سوی خداونـد، درباره آن، اجازه ای نیامده باشد و در این باره انبیا(ع) نیز اسـتثنا نیسـتند:(و ما ارسـلنا من رسول الا لیطاع باذن اللّه). [۴۲] .(قـل آللّه اذن لکم ام علی اللّه تفترون). [۴۳] .البته نویسـنده کتاب مذکور، در جای جای کتاب خویش از این خط مشـی عدول کرده و مبارزه بت شکن تاریـخ بـافرعونیت نمرود را فراموش کرده و می گویـد:او کاری با پادشاهی نمرود نـداشت وتنها سـخن از پرسـتش به میان می آورد. [۴۴] .و رهبری موسـی در مورد قوم بنی اسـرائیل را ذکر نکرده و تنها به وقایعی بعد از فوت او اشاره می کند واز مبارزه او با فرعون نیز چشم می پوشـد [۴۵] و همین طور از برگزیـدگی طالوت از طرف خداونـد، نه انتخاب او به وسـیله خود مردم، بلکه اعـتراض آن هـا به رهبری او. [۴۶] و [۴۷] .بـا رجوع به احکـام تفصـیلی دین در می یـابیم که همه شـرایع، غیر از این که حاوی مطالب بسیاری درباره زندگی اجتماعی مردم، برای بهتر زیستن و تکامل

انسانی هستند، اساسی ترین مسأله مطرح در آن ها رهبری و اطاعت از رهبران دینی است. پیامبران، این رسولان خداوند، در میان هر امتی که آمده اند، آنان را به اطاعت وتبعیت از خود فراخوانده اند [۴۸] و خداوند نیز حکم را براساس کتاب های آسمانی به آنان نسبت داده است. پس از آنان، جانشینانشان نیز، مانند هارون، جانشین موسی، استمرار این امر را در دست داشته اند. در دین اسلام، آن گاه که زمان رحلت پیامبر(ص) فرا می رسد، دین نیز با مسأله رهبری به اکمال می انجامد: [۴۹] . (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا....). [۵۰] .و اصلاً همه رسالت پیامبر(ص) نیز در گرو تعیین رهبری جامعه معرفی می گردد.(یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تبلغ فما بلّغت رسالته). [۵۱] .

دین، راه و روش زندگی انسان ها

دین در قرآن کریم، چارچوب راه و روش زندگی انسان ها است. به همین علت، راه و روش زندگی مشرکان و کافران نیز با کلمه دین، بیان شده است. پیامبر(ص) در برابر کافران می فرماید:(لکم دینکم و لی دین). [۵۲] .فرعون نیز، که خدایی جز خود برای جهان نمی شناسد، برای توجیه مقابله خود با حضرت موسی، به مردم می گوید:(انّی اخاف ان یبدل دینکم او ان یظهر فی الارض الفساد). [۵۳] .خداوند نیز از زبان پیامبرش به مردم، شمّه ای از مسائل و روش زندگی را ارائه می دهد و آن گاه آن را صراط مستقیم معرفی کرده و از آنان می خواهد که از راه های دیگر پیروی نکنند:(و انّ هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرّق بکم عن سبیله...). [۵۴] .پس راه و روش زندگی انسان ها تحت عنوان دین، به دو بخش تقسیم می شود: راه

باطلی که به شکل های گوناگون جلوه گر است و سردمدارآن، شیاطین یا انسان های شیطان صفت هستند، و راه حقی که فطرت انسان به آن دعوت می کند و دین خداوند نیز بر همین اساس قرار گرفته است و رهبران آن، پیامبران و جانشینان آنان هستند.علامه طباطبائی غیر از آن که در موارد مختلف، دین را به سنت های اجتماعی رایج در جامعه و راه و روش زندگی انسان تفسیر می کند، [۵۵] در تفسیرآیه ۳۰ سوره روم، که دین را فطری می داند، با توجه به دو اصل هدایت عامه و طبیعت استخدام گر انسان، انسان را نیازمند تشکیل جامعه و قوانین تشریعی می داند و توضیح می دهد که اگر این قوانین، بر اساس نیازهای واقعی انسان، بنا نهاده شود که برخاسته از فطرت و هدف خلقت او است و عقل نیز آن هارا تصدیق می کند، این قوانین، واسطه نیل انسان به کمالاتی می شود که نقص های او را بر طرف می کند و این همان مجتمع صالحی است که انسان، در آن تکامل می یابد. پس این که خداوند می گوید: دین فطری است، مقصود قوانین ومقرارتی است که با خواسته های تکوینی انسان منطبق است و تشریعی است که با تکوین مطابقت دارد. این دین فطری، همان اسلام، دین اللّه و سبیل اللّه، به اعتبارهای مختلف است. [۵۶] .

محورهای حاکمیت مطلوب در قرآن کریم

اشاره

در این بخش، برآنیم که با توجه به صفاتی که از نظر قرآن کریم، در همه امور، نقش محوری دارند یا این که در خصوص جوامع انسانی مطرح هستند، به بررسی حاکمیت سیاسی مطلوب از دیدگاه قرآن کریم بپردازیم و در این باره، مصادیقی را نیز که در قرآن کریم مطرح شده اند، می آوریم:

حق محوری

از محورهایی که قرآن کریم، همه چیز حتی امور تکوینی را در ارتباط با آن می داند، حق است. حق یکی از اسمای الهی است. از این رو، به یک اعتبار، هر چیزی جز او باطل است و هر حق دیگری تنها با اتصال به او معنا پیدا می کند و خداوند مکرراً حتی به انبیا(ع) تذکر می دهد که مبادا از حق محوری فاصله بگیرید:(فاحکم بین الناس بالحق و لاتتبع الهوی فیضلک عن سبیل اللّه). [۵۷] .هم چنین عدول از حق را موجب فساد آسمان و زمین بر می شمارد:(و لو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السموات و الارض). [۵۸] .بدین ترتیب، حاکمیت رهبری امور مردم، نه تنها از این امر مستثنا نیست، بلکه در میان دیگر امور، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. قرآن کریم در مقام استدلال بر توحید ربوبی و ابطال آن چه مشرکان می پرستند، پس از بیان این که آنان به سوی حق هدایت نمی کنند و خداوند به سوی حق هدایت می کند، این قاعده کلی را بیان می کند که آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند، سزاوار تبعیت است یا آن کس که خود نیازمند هدایت دیگری است؟(افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ام من لا یهدی الاّ ان یهدی . [۵۹] .و در آیه بعد، با مذمت بیش تر مشرکان از

این که به صرف ظن و گمان، راهی را می پیمایند، حکم کلی دیگری بیان می شود که ظن، بی نیاز کننده از حق نیست؛ زیرا تنها کسی می تواند از حق استفاده کند که به آن علم داشته باشد. [۶۰] .این دو آیه، شرط صلاحیت پیروی از هر کس را، هدایت او به سوی حق معرفی می کند که این هدایت گری نیز بدون علم و یقین حاصل نمی شود. در آیات دیگر نیز ائمه ای که برای هدایت مردم نصب گردیده اند، دارای صفت یقین هستند:(و جعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا لمّاصبروا و کانوا بایاتنا یوقنون). [۶۱] .(و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات...). [۶۲] .پس تنها چنین افرادی صلاحیت رهبری مردم را دارند و بر مردم نیز لازم است از آنان تبعیت کنند. علامه طباطبائی درباره شرایط امام می فرماید:واجب است امام، انسان صاحب یقینی باشد که عالم ملکوت را مشاهده کرده باشد (ملکوت، صورت باطن این عالم است)...پس امام، کسی است که انسان ها را در روز قیامت به سوی خداوند سوق می دهد؛ همان طور که در ظاهر و باطن این عالم، آنان را به سوی او سوق می دهد. [۶۳] .

علم و یقین

در بحث قبل مشخص شد که یکی از ویژگی های رهبری در اسلام، علم و یقین او است. حضرت یوسف آن گاه که شاید برای به دست آوردن بخشی از آن چه باید در دست او باشدخود پیشنهاد حکومت خویش را مطرح می کند، یکی از علت های آن را علم خود بیان می کند:(قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم). [۶۴] .برگزیدگی حضرت طالوت و نصب او برای رهبری از سوی خداوند، نیز با وجود مخالفت مردم، ریشه در علم

او داشت:(قال انّ اللّه اصطفیه علیکم وزاده بسطه فی العلم و الجسم...). [۶۵] .همه انبیا(ع) نیز از حکمت و علم برخوردار بوده اند:(وانزل اللّه علیک الکتاب و الحکمه و علّمک مالم تکن تعلم...). [۶۶] .یادآوری این نکته، که در بحث قبل نیز آمد، ضروری است که علم در اینجا، بر خلاف آن چه در بعضی نوشته ها مطرح می شود، در علم به اداره امور ظاهری مردم خلاصه نمی شود وازآن جا که اعمال این دنیا، مقدمه ای برای آخرت است، علم رهبران دینی اجتماع باید به گونه ای باشد که راه سعادت اخروی انسان را در این دنیا به او بنمایانند و با برنامه ریزی صحیح و منطبق با نیازهای معنوی و مادی انسان، راه او را برای تکامل نفسانی هموارگردانند.

عدالت

از محورهای برنامه اجتماعی قرآن کریم، تحقق عدالت وقسط درجامعه است. این امر، یکی از اهداف بعثت انبیا(ع) در قرآن کریم و یکی از اموری است که بر آن تأکید بسیارمی شود:(لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط). [۶۷] .(یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء للّه...). [۶۸] .حال با توجه به این که از ظالم انتظار تحقق و اجرا کردن عدالت نمی رود، پس یکی از شرایط حاکم از نظر اسلام، عدالت است. البته قرآن کریم، رتبه والاتری نیز در پاسخ سؤال حضرت ابراهیم(ع) برای رسیدن ذریه اش به مقام امامت مطرح می کند. [۶۹] این مرتبه، مرتبه عصمت از هر گناه است که امامی باید دارا باشد که علاوه بر اداره امور ظاهری، هدایت معنوی، دینی و باطنی را نیز برعهده دارد و هر گاه در میان مردم چنین امامی وجود داشته باشد، نوبت به افراد عادل

نیز نمی رسد.پس یکی از محورهای مهم حاکمیت مطلوب از نظر قرآن کریم، به اجرای عدالت در جامعه و معصوم یا عادل بودن حاکمان آن، مربوط می شود.

آیات درباره حاکمیت سیاسی پیامبر

اشاره

آیاتی که در باره حاکمیت سیاسی پیامبر(ص) در قرآن کریم آمده است، به چند دسته تقسیم می شوند:۱. آیاتی که به مسأله اطاعت از پیامبر(ص) می پردازند.۲. آیاتی که ولایت پیامبر(ص) و اولویت ایشان بر مؤمنان را مطرح می کنند.۳. آیاتی که حکم پیامبر(ص) را مورد توجه قرار داده اند.۴. آیاتی که پیامبر(ص) را در امور اجتماعی، محور معرفی می کنند.۵. آیاتی که مؤمنان را به ایمان به پیامبر(ص) به عنوان یکی از ارکان تشریع فرا می خوانند.

آیاتی که به مسأله اطاعت از پیامبر می پردازند

اشاره

این دسته از آیات، اطاعت از پیامبر(ص) را به شکل های گوناگون مورد توجه قرار داده اند. در مواردی «اطاعت شدن» را از اهداف همه پیامبران(ع) معرفی می کنند:(و ما ارسلنا من رسول الالیطاع باذن اللّه). [۷۰] .و در مواردی با قرار دادن اطاعت از پیامبر(ص) در ادامه اطاعت از خداوند، مانند:(من یطع الرسول فقد اطاع اللّه). [۷۱] .به تفسیر آیاتی می پردازند که در آن ها به اطاعت خداوند و پیامبر(ص) دستور داده شده است:(...اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولو الأمر منکم). [۷۲] .و این نکته را توضیح می دهند که در این آیات، چه آن جا که اطاعت از آن ها با دستور جداگانه ای بیان شده است، مانند آیه ای که گذشت، و چه در مواردی دیگر، مانند آیه:(...اطیعوا اللّه و رسوله و لا تولّوا عنه و انتم تسمعون). [۷۳] .مقصود اصلی، فرمان به اطاعت از پیامبر(ص) است و فرمان به اطاعت خداوند، امری مسلّم، برای یادآوری و مقدمه چینی آورده شده است؛ زیرا وجوب اطاعت از خداوند همان طور که در بحث های کلامی مطرح است با شناخت مولویت او به وسیله عقل حاصل می شود و اثبات آن از راه مولوی، به دور می انجامد. پس فرمان به اطاعت خداوند، در این آیات،

ارشاد مردم به چیزی است که خود می دانند و بیان این حقیقت است که اطاعت از پیامبر(ص) در ادامه اطاعت از خداوند است. شاهد بر این مطلب، این که در هیچ آیه ای فرمان به اطاعت از خداوند، به تنهایی نیامده است، در حالی که در بسیاری از آیات، در باره پیامبر(ص) یا به صورت فرمان از سوی خداوند، در کنار دیگر واجبات، آمده است، مانند:(و اقیموا الصلوه و آتوا الزکاه و اطیعوا الرسول لعلّکم ترحمون). [۷۴] .و یا به صورت فرمانی از زبان خود پیامبران(ع) مانند:(فاتقوا اللّه و اطیعون). [۷۵] .

معنای اطاعت از پیامبر

اکنون با توجه به معنای اطاعت، که عبارت از «امتثال امر» است، اگر پیامبران از سوی خود، هیچ امر و نهیی نداشته باشند، نمی توان تصوری از معنای اطاعت از آنان داشت؛ زیرا در این صورت، ایشان صرفاً واسطه در ابلاغ فرمان هایی هستند که از سوی خداوند صادر می شود و لازم می آید که آوردن «اطیعواالرّسول» در آیات، به منزله تکرار «اطیعوا اللّه» باشد، در حالی که هیچ نوع قرینه ای در کلام وجود ندارد و سخن اشخاص عادی، از این گونه استعارات گمراه کننده خالی است چه رسد به آیات قرآن کریم که از لحاظ فصاحت، برترین کلام است. از سوی دیگر، این مشکل، در آیاتی مانند (من یطع الرسول فقد اطاع اللّه) و (ما ارسلنا من رسول الّا لیطاع باذن اللّه) بیش تر می شود؛ زیرا لازمه این سخن، دراین آیات، اجازه دادن خداوند به مردم، برای اطاعت از خود او است!؟

تفویض کارها به پیامبر

با توجه به آن چه گذشته و نیز با توجه به آیات دیگری که برخی فرمان های پیامبران(ع) به اقوام خود را نقل می کنند، مانند فرمان حضرت موسی به هارون، که از او می خواهد در میان مردم بماند و آنان را به سوی صلاح، پیش ببرد:(و قال موسی لاخیه هرون اخلفنی فی قومی و اصلح...) [۷۶] .و مانند فرمان هارون به مردم:(و انّ ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری). [۷۷] .و عتاب حضرت موسی به هارون، که «آیا نافرمانی مرا کرده ای؟».(افعصیت امری). [۷۸] .هم چنین آن جا که خداوند مؤمنان را از مخالفت کردن با دستورهای پیامبر(ص) بر حذرمی دارد:(فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنه او عذاب). [۷۹] .و آیاتی که در آن ها، پیامبران(ع) نخست قوم خود را

به عبادت خداوند و تقوای الهی، که با رعایت احکام نازل شده از سوی او به دست می آید، فرا می خوانند و سپس به اطاعت از خود دعوت می کنند، مانند:(قال یا قوم انی لکم نذیر مبین ان اعبدواللّه و اتقوه و اطیعون). [۸۰] .روشن می شود که خداوند کارهایی را به پیامبران(ع) تفویض کرده است تا با اذن او، در میان مردم به آن چه صلاح آنان در آن است، فرمان دهند و مردم نیز لازم است از ایشان اطاعت کنند.در روایات نیز با استشهاد به آیات قرآن کریم، مسأله تفویض امور به پیامبر(ص) به شکل های گوناگون مطرح شده است. روایات بسیاری با استشهاد به آیه (ما اتیکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عند فانتهوا) [۸۱] مسأله تفویض امور به پیامبر(ص) [۸۲] تفویض امر دین به ایشان، [۸۳] این که هر چه را او حلال کند، حلال است و هر چه را او حرام کند، حرام [۸۴] ، و تفویض امر خلق به پیامیر(ص) را مطرح می کنند. [۸۵] .

محدوده اطاعت از پیامبر

از مسائلی که در باره اطاعت از پیامبر(ص) مطرح است، محدوده ای است که بر مؤمنان لازم است در آن محدوده، مطیع ایشان باشند. آیات و روایاتی که در باره این مسأله نقل شدند، اطاعت از پیامبر(ص) را در سطح اطاعت از خداوند می دانند و نه در این آیات و نه در آیات دیگر، حد خاصی برای آن معرفی نشده است و از آن جا که اطاعت از خداوند، مطلق است و برای آن، نمی توان حدی را تصور کرد، اطاعت از پیامبر نیز از همین اطلاق برخوردار است. از این رو، همه مفسران و کسانی که به گونه ای از آیه (اطیعوا

اللّه و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم) [۸۶] بحث کرده اند، چون اطاعت از «اولوالامر» نیز مطلق است، در صدد تبیین عصمت آنان برآمده اند؛ زیرا اطاعت مطلق از هیچ کس را بدون عصمت روا نمی دانند. [۸۷] .آیات دیگری که به بیان مسأله حاکمیت سیاسی پیامبر(ص) می پردازند و در آینده از آن ها بحث خواهیم کرد، مبیّن این مسأله اند که اطاعات از پیامبر(ص) هم در امور شخصی افراد جاری است و هم در امور اجتماعی. در این جا در باره شأن نزول آیه:(ما اتیکم الرسول فخذوه و مانهیکم عنه فانتهوا [۸۸] .که مربوط به فیی ء و تقسیم آن است و از سویی به امور اجتماعی و از سویی دیگر، به منافع فردی اشخاص مربوط است، می توان اشاره کرد که این امر، این حقیقت را آشکار می کند که پیامبر(ص) تصمیم گیرنده در باره درآمدهای عمومی است و طبق مصلحت می تواند آن را بین کسانی که در حصول آن دخالت داشته اند، به طور غیر مساوی تقسیم کند. هر چند مفهوم این آیه شریفه، عام است و همه فرمان های پیامبر(ص) را همان طور که روایات نیز بیان کننده آن است شامل می شود.

شبهات درباره اطاعت از پیامبر

شبهاتی در باره اطاعت از پیامبران(ع) مطرح شده است که دسته ای از آن ها مربوط به مسأله دین، به طور مطلق و نقش آن در زندگی مردم است و برخی دیگر از آن ها به خصوص دین اسلام مربوط می شود. هر چند بحث در باره قسمت اول، از موضوع این نوشته، خارج است و خود نیاز به تحقیقی جداگانه دارد، ولی از آن جا که قرآن کریم، هم به بحث در باره دیگر انبیا(ع) پرداخته و هم مباحث کلی در باره دین را مطرح کرده است، با

بحث در باره قسمت دوم، تا حدودی مباحث قسمت اول نیز تبیین می شود.برخی با استناد به آیاتی از قرآن کریم، بر عدم ارتباط دین با زندگی روزمره مردم و عدم تسلط پیامبر(ص) بر جامعه مؤمنان استدلال کرده اند و آن حضرت را تنها رسولی از سوی خداوند معرفی کرده اند که مأمور ابلاغ پیامی در باره مبدأ و معاد است و دین را نیز امری که فقط به این دو شأن می پردازد، تفسیر کرده اند. از این رو، رهبری اجتماع و دخالت در اموری که مربوط به امور شخصی افراد است را از حوزه وظیفه ایشان خارج دانسته اند. در بحث های قبل، تا اندازه ای در باره دین و جایگاه پیامبران(ع) در قرآن کریم سخن گفتیم. در این جا به بحث در باره آیاتی می پردازیم که به آن ها بر اختصاص وظیفه پیامبر(ص) به امور غیر اجتماعی استدلال شده است.

نفی کارها از پیامبردر قرآن کریم

یکی از آیاتی که به آن ها برای نفی امور از پیامبر(ص) استدلال شده، آیه ای است که به آن حضرت خطاب می کند که: (لیس لک من الامر شی ءٌ او یتوب علیهم او یعذبهم). [۸۹] .این آیه، همان طور که از سیاق آیات دیگر معلوم است و مفسران نیز بیان کرده اند، [۹۰] مربوط به حادثه شکست مسلمانان در جنگ احد است و آن چیزی که از پیامبر(ص) نفی گردیده، شکست در این جنگ و پیروزی در جنگ بدر است. آیه می خواهد بگوید که آن نصرت، از سوی خداوند بود و این شکست نیز ربطی به پیامبر(ص) ندارد؛ و شاهد بر این مطلب آیات بعد است که در جواب شک مسلمانان در این که آیا آن ها از موقعیتی برخوردارند، خداوند همه امور را به خود اختصاص می دهد:(انّ الامر

کلّه للّه). [۹۱] .بـا این حـال، اگر آیه را مطلق و مربوط به همه امور بـدانیم، همـان طور که بعضـی از روایات، آن را مربوط به نگرانی پیامبر(ص) از خبردادن از ولایت حضـرت علی(ع) دانسته اند، [۹۲] باز هم برای اسـتدلال بر مطلوب کفایت نمی کند؛ زیرا اولاً ـ در همین روایـات، این ایراد از سوی شخصـی مطرح شـده که خیـال می کرده است این آیه می گویـد هیـچ امری در دست پیـامبراکرم(ص) نیست و امـام(ع) بـا استشـهاد به آیه:(ما آتیکم الرسول فخـذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا) [۹۳] .به نفی آن اسـتدلال پرداخته و بیان می فرماید که خداوند همه چیز را در اختیار پیامبر(ص) گذاشـته است و آن گاه مورد آیه را مشـخص کرده که مربوط به ترس پیامبر(ص) از دشمنان، در اظهار ولایت حضرت علی(ع) است.ثانیاً وقتی که این آیه را در کنار آیات دیگر در نظر بگیریم، ماننـد مسـأله هـدایت خواهـد بود که خداونـد آن را در برخی آیـات، از پیامبرش نفی می کنـد:(انّک لا تهدی من احببت و لکنّ اللّه یهدی من یشاء). [۹۴] .(و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم). [۹۵] .و در مواردی به او نسبت می دهد و او را هادی می خواند:(انّک لتهدی الی صـراط مسـتقیم). [۹۶] .زیرا در این بحث نیز خداونـد در آیاتی، ماننـد آیه ۷ از سوره حشـر و نیز آیه:(و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی اللّه). [۹۷] .«امر» را به پیامبر(ص) نسبت می دهد و در آیاتی دیگر، همه آن را به خود نسـبت می دهـد:(انّ الامر کله للّه). [۹۸] .(بـل للّه الامر جمیعا). [۹۹] .و در آیه مـورد بحث، آن را از پیامبر(ص) نفی می کند. این در حقیقت، برگشت به این

مسأله دارد که قرآن کریم همه چیز را در اختیار خداوند می داند و او است که اگر بخواهد، چیزی را به کسی و از جمله، پیامبرانش می بخشد و هرگاه توهم شود که شخصی مستقلاً صاحب چیزی است، آن را از همه نفی کرده و به خود نسبت می دهد؛ همان طور که آن را در این آیه مشاهده می کنیم:(و ما رمیت اذ رمیت و لکن اللّه رمی . [۱۰۰] .هر چند که با وجود آمدن «من» بر سر کلمه «الامر»، در آیه مورد بحث، این آیه درامرخاصی ظهور دارد که در روایات نیز همان طور که دیدیم به امر خاصی تفسیر شده است.

حافظ، وکیل، مسلط، جبار نبودن پیامبر

آیات دیگری که در باره ارتباط نداشتن رسالت پیامبر(ص) با امور اجتماعی به آن ها استدلال شده است،آیاتی است که تسلط و جبار بودن یا حافظ بودن و وکیل بودن پیامبر(ص) بر مردم را نفی می کند. [۱۰۱] در مورد اول، دو آیه در قرآن کریم آمده است که در یکی سیطره و تسلط پیامبر(ص) بر مردم نفی شده است و در دیگری جبار بودن ایشان:(نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبار). [۱۰۲] .(فذکّر انما انت مذکّر - لست علیهم بمسیطر). [۱۰۳] .این آیات، هر دو در سوره های مکی آمده اند و همان طور که از سیاق آیات قبل و بعد آن ها مشخص است، مربوط به امر هدایت و ایمان هستند؛ زیرا مخاطب آن ها مشرکانند. از این رو، خداوند در این دو آیه، می خواهد اجباری بودن هدایت را نفی کند و به پیامبرش(ص) می گوید: تو با زور نمی توانی آنان را هدایت کنی؛ زیرا دراین امر، من تو را مسلط بر آنان قرار نداده ام؛ چون سنت الهی بر این قرار

گرفته که خود مردم، با اختیار خود، هدایت را بپذیرند و اگر قرار بود که کسی به اجبار هدایت شود، خداوند، خود می توانست همه را مؤمن کند:(ولو شاء ربک لآمن من فی الارض کلّهم جمیعاً). [۱۰۴] .این مطلب در باره آیه فذکّر انما انت مذکّر - لست علیهم بمسیطر). [۱۰۵] .واضح تر است؛ زیرا آیه (لست علیهم بمسیطر) تفسیر آیه (فذکّر انما انت مذکّر) است و در بخش بعدی، در باره حصر وظیفه پیامبر، در تذکر دادن، سخن خواهیم گفت.از سوی دیگر، اگر این آیات را شامل امور اجتماعی بدانیم و خطاب آن ها را شامل مؤمنان در مدینه نیز بگیریم، آن چه این آیات از پیامبر(ص) نفی می کنند، صفت زورگویی و تسلط با زور است و چنین اوصافی حتی در صورت قائل شدن به حاکمیت سیاسی پیامبراکرم(ص) از ایشان منتفی است؛ زیرا حکومت حضرت، چون مبتنی بر حق است بر اساس ایمان به خدا و رسول و رفق و مدارا انجام می پذیرد؛(فبما رحمه من اللّه لنت لهم و لو کنت فظاً غلیظ القلب). [۱۰۶] .نه بر اساس جباریت و زورگویی، که خداوند آن را در مقابل حکومت پیامبران(ع) معرفی می کند:(تلک عاد جحدوا بآیات ربهم و عصوا رسله و اتبعوا امر کل جبار عنید). [۱۰۷] .اما آیاتی که وکیل و حفیظ بودن پیامبر(ص) را نفی می کنند، با آیات قبل، در این جهت که مختص به هدایتند و در مقابل مشرکان، قبل از ایمان، نازل شده اند، یکسانند. آیه ۱۰۷ از سوره انعام، جامع هر دو عنوان است و آیه قبل از آن، با فرمان به پیامبر(ص) که «تنها تابع وحی باش» آغاز می شود:(و اتبع ما یوحی الیک من ربّک لا

اله الاـ هو و اعرض عن المشـركين - و لو شـاء اللّه ما اشـركوا و ما جعلناك عليهم حفيظا و ما انت عليهم بوكيل).از این رو، هر چند این آیات، مسؤولیت حفاظت و وکالت را از دوش پیامبر(ص) بر می دارند، ولی خطاب آیه در این مورد، متوجه مشرکان است. علامه طباطبایی در این باره می فرماید:کلام خداوند، «و ما جعلناک علیهم حفیظاً و ما انت علیهم بوکیل» هم چون قسمت های قبل آیه، برای دلداری پیامبر(ص) و آرامش نفس او است و مثل این که از «حفیظ»، کسی اراده شده است که اداره امور حیات مردم، مثل زنده بودن، رشد، رزق وغیره را بر عهده دارد و از «وکیل»، کسی که موظف به اداره کارهای موکَّلٌ عنه است تا بدین وسیله، نفعهایی را که او در معرض آن است، برایش کسب و ضررها را از او دور کند. پس معنای آیه به طور خلاصه این است که نه امور تکوینی مشرکان و نه امور حیات دینی آنان، هیچ کدام بر عهده تو نیست تا رد دعوت تو و عدم قبول آن از سوی آنان تو را محزون کند. [۱۰۸] .از سوی دیگر، می بینیم که این وضعیت، پس از تشکیل جماعتی مسلمان بر گرد پیامبر(ص) متفاوت می شود و مسؤولیت ایشان برای حفظ و استقامت آنان بر دوش حضرت گذاشته می شود. در روایتی [۱۰۹] ابن عباس می گوید: آیه ای سنگین تر از این، بر پیامبر نازل نشد و از این رو، هنگامی که اصحاب به او گفتند: ای پیامبر! پیری زودهنگام به سراغ شما آمد، فرمود: «سوره هود و واقعه، مرا پیر کرد».در روایت [۱۱۰] دیگری شخصی علت این مسأله را می پرسد و پیامبر(ص) به آیه

(فاستقم کما امرت) اشاره می فرمایند. امام خمینی(ره) خصوصیت اشاره پیامبر(ص) به این آیه از سوره هود، نه از سوره شورا را به علت ذیل آن دانسته اند که با خطاب به پیامبر(ص) استقامت امت را نیز از ایشان خواسته و بر دوش حضرت گذاشته است و گرنه، پیامبر(ص) در استقامت خویش مشکلی نمی دید که به علت آن، زود هنگام پیر گردد. [۱۱۱] .

انحصار وظیفه پیامبر در بشارت و ترساندن

برای نفی وظیفه پیامبر(ص) برای دخالت در امور اجتماعی، هم چنین به آیاتی استدلال شده است که آن حضرت را انحصاراً نذیر یا نذیر و بشیر می خوانند:(ان انت الا نذیر) [۱۱۲] .(ان انا الا نذیر و بشیر لقوم یؤمنون). [۱۱۳] .پس پیامبران وظیفه ای جز ترساندن و بشارت دادن به مردم ندارند و اطاعت از ایشان نیز در همین حیطه است و ربطی به امور اجتماعی ندارد. [۱۱۴] .با بررسی آیاتی که دارای چنین محتوایی هستند، مشخص می شود که همه آن ها در برابر کافران و مشرکان جهت گیری می کنند، چه آیاتی که در ابتدای بعثت پیامبر(ص) نازل گردیده اند و چه آیاتی که در مدینه و پس از هجرت؛ مانند:(یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم علی فتره من الرسل ان تقولوا ما جاءنا من بشیر و لا نذیر فقد جاءکم بشیر و نذیر...). [۱۱۵] .و این مطلب در باره همه پیامبران(ع) عمومیت دارد که وظیفه ابتدایی آنان ترساندن و سپس بشارت دادن بوده است. از این جا این مطلب آشکار می شود که وظیفه پیامبران همان طور که راه منطقی آن نیز همین گونه است و ترتیب نزول آیات قرآن کریم نیز بر آن دلالت دارد دارای مراحل مختلفی بوده است. در ابتدای بعثت، هنگامی که هنوز یار و

یاوری نداشته اند، جز ترساندن و بشارت دادن کاری نمی توانسته اند انجام دهند؛ زیرا مخاطبی جز کافران و مشرکان نداشته اند. هر چند این وظیفه، تا پایان رسالت، یعنی تا هنگامی که در محدوده جغرافیایی رسالت آنان افراد غیر مؤمن وجود داشتند، بر عهده ایشان بوده است؛ اما این آیات نمی توانند در باره وظیفه آنان در برابر مؤمنان، مطلبی را مشخص کند؛ زیرا در وضعیت جدید، مخاطبان به طور کلی متفاوت هستند.با دقت در آیات قرآن کریم، پی می بریم که وظیفه ترساندن و بشارت دادن پیامبران(ع) تا مرحله ایمان است و از آن به بعد، وظایف مهم دیگری، هم بر عهده آنان و هم بر عهده پیروانشان گذاشته می شود. در آیات ۸ به بعد از سوره فتح، این مطلب به خوبی آشکار است. خداوند نخست وظیفه شهادت و بشارت و ترساندن پیامبر(ص) را بیان می کند و غایت آن را ایمان مردم به خداوند و رسول او و سپس یاری و تعظیم او قرار می دهد و سپس بیعت کنندگان با پیامبر(ص) را بیعت کنندگان با خداوند معرفی می کند و به مدح کسانی که به عهد و پیمان خویش وفادارند و هیچ گاه مخالفت با پیامبر(ص) را روا نمی دارند و مذمت تخلف کنندگان می پردازد. از این رو، اطاعت و گوش به فرمان پیامبر(ص) بودن، بعد از مرحله ایمان است و انذار و بشارت، مربوطه به مرحله قبل از آن. شاهد بر این مطلب، این است که همه آیاتی که سخن از جهاد و اطاعت و عدم مخالفت با پیامبر می گویند، آیاتی مدنی و مربوط به جامعه اسلامی و مخاطبان آن، مؤمنان هستند.پرسشی که در این جا باقی می ماند، در باره آیاتی است که

وظیفه پیامبر(ص) را منحصر در ترساندن یا بشارت و ترساندن می کند. در پاسخ، نخست باید گفت که حصر دو گونه است: حصر حقیقی و حصر اضافی. حصر اضافی در مواردی به کار می رود که چیزی را نسبت به اوضاع و احوال و شرایطی خاص نسبت به چیز دیگری می سنجیم که در این صورت، حصر نیز مختص به همان مورد می شود و موارد دیگر را در بر نمی گیرد؛ اما حصر حقیقی، بر خلاف آن، شامل همه شرایط همه چیزها می شود با دقت در آیه:(و ما ارسلنا من قبلک من المرسلین الّا انّهم لیأکلون الطعام و یمشون فی الأسواق). [۱۱۶] .معنای حصر اضافی روشن می شود؛ زیرا اگر حصر حقیقی باشد، لازم می آید کار پیامبر(ص) خوردن و راه رفتن در بازار باشد، در حالی که با نظری اجمالی به آیات بعد، در می یابیم که این حصر، در پاسخ به این ایراد مشرکان بر پیامبر(ص) وارد شده است که چرا بر ما فرشته ای نازل نشده است.از این رو، وقتی به آیات قبل و بعد، در مواردی که انحصار وظیفه پیامبران، در ترساندن و بشارت دادن را می رساند، مراجعه کنیم، می بینیم که همه این حصرها در برابر درخواست های نابه جای کافران و مشرکان بوده است که از پیامبر(ص) می خواستند زمان قیامت را برای آنان مشخص کند یا عذاب را بر آنان نازل کند و یا این که چرا گنج بر پیامبر(ص) فرود نمی آید و فرشته ای به همراه ندارد و...:(فلعلّک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک ان یقولوا لو لا انزل علیه کنزٌ او جاء معه ملک انّما انت نذیر و اللّه علی کلّ شی ء وکیل). [۱۱۷] .و هیچ گاه

در صدد حصر وظایف واقعی پیامبر(ص) در این امور نبوده اند.دلیل دیگر بر اضافی بودن حصر در این موارد، اختلاف وظایف پیامبر(ص) است در آیاتی که در آن ها حصر وجود دارد و هم چنین در همه آیاتی که در باره وظایف ایشان سخن گفته اند، به گونه ای که بعضی از آن ها تنها حضرت را نذیر می دانند و بعضی، نذیر و بشیر و برخی دیگر، که در آن ها نیازی به حصر نبوده، این وظایف به تفصیل بیان کرده اند:(یا ایها النبی انّا ارسلناک شهداً و مبشراً و نذیراً- و داعیا الی اللّه باذنه و سراجاً منیراً). [۱۱۸] .

آیاتی که ولایت پیامبر و اولویت ایشان نسبت به مؤمنان را مطرح می کنند

قبلاً در باره معنای ولایت سخن گفتیم و نتیجه گرفتیم که این کلمه، همواره مقارن با نوعی تسلط بر امور فردی یا اجتماعی است. از این رو، در این جا در محدوده آیاتی که ولایت پیامبر(ص) را مطرح می کنند، به بررسی محدوده ولایت پیامبراکرم(ص) می پردازیم.از گذشته، کسانی که در باره ولایت پیامبر(ص) با نگرش حاکمیت ایشان بر امور، بحث کرده اند، وجوه گوناگونی را برای محدوده آن مطرح کرده اند که محدودترین آن ها اختصاص آن به امور اجتماعی و لوازم آن است؛ ولی اخیراً با برداشتی خاص از معنای ولایت و نگرشی منفی در باره دخالت انبیا(ع) در امور اجتماعی، بحث هایی در باره اختصاص ولایت پیامبر(ص) به افرادی که خود توانایی اداره امور خویش را ندارند، مانند کودکان و دیوانگان، مطرح شده است و آن گاه که بر طبق آیه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم). [۱۱۹] .بحث از اولویت پیامبر(ص) نسبت به امور مؤمنان از خود آنان، پیش می آید، آن را به موردی اختصاص می دهند که در این امور، بین ولایت مؤمنان و پیامبر(ص) تعارض حاصل

شود. [۱۲۰] آقای حائری یزدی در این جا صریحاً ولایت را به مورد حَجْر اختصاص می دهد و از این رو، بر تعبیر «ولایت فرزانگان»، که از سوی آیهاللّه جوادی آملی مطرح گردیده، ایراد می گیرد که بین فرزانه بودن و ولایت، تناقض وجود دارد.به نظر می رسد نقد کننده محترم به اصل مقاله [۱۲۱] توجه نکرده است؛ زیرا مقاله به تفصیل در باره تفاوت بین ولایت بر محجوران و ولایت بر جامعه، که مقتضی آیه (انما ولیکم اللّه و رسوله و...) است، سخن گفته احکام هر یک را جداگانه بیان کرده است و در پاسخ به نقد نیز این مطلب، دوباره توضیح داده شده است.در مورد ولایت تشریعی پیامبراکرم(ص) و برای روشن شدن معنای آن توجه به این نکته ضروری است که وقتی در باره ولایت تشریعی پیامبر(ص) سخن می گوییم، مقصود قانون گذاری و اداره امور اجتماع است و این همان بحث از امارت و ضرورت وجود امیر برای اجتماع است (لابد للناس من امیر...) [۱۲۲] که ممکن است به انتخاب مردم تحقق یابد یا هم چون حکومت های دیکتاتوری، با زور و یا به انتصاب از سوی خداوند که در همه موارد، حاکمیت و ولایت بر مردم، از سوی شخص حاکم وجود دارد؛ زیرا حتی در آن جا که مردم شخصی را برای اداره امور خویش بر می گزینند و رتق و فتق امور خویش را به او می سپارند، او برای اداره اجتماع، مجبور به وضع قوانین، اجرای آن ها و مجازات تجاوزگران است و حتی در بسیاری امور شخصی افراد نیز دخالت می کند که آنان شاید راضی به آن نباشند. بنابراین قبول ضرورت حکومت برای جامعه با قبول نحوه ای از ولایت برای

حـاکم نسـبت به امور جـامعه ملازم است.اختصـاص ولایت به باب حَجر، همان طور که در پاسـخ آیهالله جوادی آملی به نقد مقاله ایشان آمده است، نقض های بسیاری نیز در ابواب فقهی دارد؛ زیرا در باب های مختلف، مانند قضا، حدود، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و حتی ازدواج دختران و نمـاز جمعه، به ولایت هایی از سوی امام، فقها، پـدر و...برخورد می کنیم که هیـچ یـک ربطی بـه حَجْر مـولّی علیه نـدارد. حـتی در بـاب نمـاز جمعه، عـده ای از فقهـا بـا برداشت از بعضـی روایـات، امـام معصوم(ع) را متولی برگزاری آن دانسـته اند و در زمان غیبت، اقامه آن را روا نمی دارند.در باره آیه (النبی اولی بالمؤمنین من انفسـهم) ظهـور آیه همـان طور که آیهـالله جوادی آملی [۱۲۳] و مفسـران دیگر گفته انـد، بر این دلالـت دارد که پیـامبر(ص) نسـبت به خود مؤمنـان اولویت دارد نه نسـبت به ولایت مؤمنـان، آن گونه که از سـخن آقای حائری فهمیـده می شود و معنای اولویت پیامبر(ص) نسبت به آنان، تقدم رتبی در امور و کارهایشان است که اگر در موردی پیامبر(ص) تصمیمی گرفت، حتی اگر مربوط به امور شخصی آنان باشد، دیگر نوبت به خودشان نمی رسد که بخواهند در آن باره، نظری داشته باشند؛ ولی اگر پیامبر(ص) نظری نداشت همان طور که در بیش تر امور، که به طور صـحیح به دست مؤمنان اداره می شود خود آنان به رتق و فتق امور مشـغول می شوند؛ آیه شـریفه (و ما کان لمؤمن و لا مؤمنه اذا قضـی اللّه و رسوله امراً ان یکون لهم الخیره من امرهم) [۱۲۴] بر این مطلب صریح تر دلالت دارد؛ زیرا شأن نزول این آیه شریفه، دخالت و حکم پیامبر(ص) در یک امر شخصی،

یعنی ازدواج زینب بنت جحش، برای برطرف کردن یک سنت اجتماعی غلط بود و اولویت حضرت را، هم در امور شخصی مؤمنان و هم در امور اجتماعی آنان بیان می کند.به نظر می رسد با توجه به عصمت پیامبر(ص) بحث از این که ایشان تا چه حد بر امور شخصی افراد ولایت دارند، بی مورد است، هر چند در موارد دیگر، برای مشخص شدن دایره ولایت فقیه، امری لازم به نظر می رسد. از این رو، در این جا از این بحث صرف نظر کرده و با سخن علامه طباطبائی در باره آیه (النبی اولی بالمؤمنین...) این بحث را به پایان می بریم:انفس مؤمنان، همان مؤمنان است. پس معنای آیه این است که پیامبر(ص) از خود آنان به خودآنان اولویت دارد و معنای اولویت، رجحان جانب پیامبر(ص) است هنگامی که امر دایر بین ایشان و دیگران شود. پس خلاصه این که هر چه مؤمن برای خودش قائل است، مانند حفاظت، محبت، مراقبت، بزرگی، قبول دعوتی و به اجرا گذاشتن اراده، پس پیامبر(ص) از خودش به آن امر اولی است و اگر امر بین پیامبر(ص) و خودش در یکی از آن ها دایر شود، جانب پیامبر(ص) بر خودش ارجحیت دارد. [۱۲۵] .در روایات نیز این مطلب به شکل های گوناگون بیان شده است. بحث روایی در باره آیه (انّما ولیکم اللّه...) را به بخش بعد موکول می کنیم. در باره آیه (النبی اولی بالمؤمنین...) نیز روایات بسیاری از سوی شیعه و اهل سنت نقل شده که پیامبر(ص) با استشهاد به این آیه شریفه، حضرت علی(ع) را به ولایت بر مردم نصب فرموده و گفتند: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه». در روایتی از امام موسی بن جعفر(ع) همین مضمون نقل

شـده اسـت که پیـامبر(ص) نـوزده روز پیش از وفاتشـان این مطلب را سـومین بـار، برای مردم بیـان کردنـد. [۱۲۶] .در روایت دیگری، امام(ع) ولایت پیامبر(ص) را به ولایت پدر بر پسر تشبیه می کنند که بر پسر لازم است از پدر اطاعت کند و اگر پسر، فقیر باشـد، پـدر نیز مخـارج او را بر عهـده می گیرد. پس بر مؤمنان نیز لازم است از پیامبر(ص) اطاعت کننـد و پیامبر(ص) نیز مـؤونه آنـان را بر عهـده می گیرد. آن گـاه همیـن مقـام را برای حضـرت علی(ع) و دیگر ائمـه(ع) بیـان می کننـد و بـه آیه (و بالوالدین احسانا) بر پدر بودن ایشان استشهاد می کنند. [۱۲۷] .

آیاتی که درباره حکم پیامبر سخن می گویند

اشاره

دسـته سوم از آیاتی که به حاکمیت سیاسـی پیامبر(ص) می پردازند، ایشان را حاکم در میان مردم معرفی می کنند. این آیات، به سه صورت در قرآن کریم مطرح شده اند: یک دسـته هدف از فرو فرسـتادن کتاب بر حضـرت را حکم بین مردم معرفی می کنـد:(انّا انزلنـا الیـک الکتـاب بـالحق لتحکم بین النـاس بما اریک اللّه). [۱۲۸] .دسـته دیگر، مقتضـای ایمـان را حـاکم کردن پیامبر(ص) در امور اختلافی بین مؤمنان و تسـلیم حکـم ایشان بودن، می داند:(فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکّموک فیما شـجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسـهم حرجا مما قضیت و یسلّموا تسلیما). [۱۲۹] .دسـته سوم، حکم ابتدایی پیامبر(ص) را در امور آنان نافذ دانسته و اختیار آنان را در این موارد، سـلب می کند.(و ما کان لمؤمن و لا مؤمنه اذا قضـی اللّه و رسوله امراً ان یکون لهم الخیره مـن امرهم) [۱۳۰] .در مبـاحث قبـل گفتیم که «حکم» در قرآن کریم، مربوط به امر قـانون گـذاری و تشـریع است؛ زیرا حکم، به طور انحصاری

در اختیـار خداونـد است.(و مـا اختلفتم فیه من شـی ء فحکمه الی اللّه). [۱۳۱] .گـاهی نیز به کتاب و گاه به پیامبران(ع) نسـبت داده شـده است. از این رو، تشـریع خداونـد در قـالب کتـاب و کلاـم پیامبران(ع) احکام کلی مورد نیاز مردم را بیان می کنـد؛ همان طور که این آیه شـریفه، بر آن دلالت دارد:(و انزلنا الیک الکتاب لتبین للناس ما نزل الیهم). [۱۳۲] .و امور حکومتی، که بسـتگی به شـرایط مختلف دارد، و همین طور امور قضـایی جزئی، که بر طبق قوانین کلی، در موارد مختلف صادر می شود، بر عهـده پیـامبر(ص) است:(انّـا انزلنا الیک الکتاب لتحکم بین الناس بما اریک اللّه). [۱۳۳] .علاـمه طباطبائی(ره) در این باره می فرماید:اطاعت از پیامبر(ص) دو جهت دارد: یکی جهت تشـریع آن چه خداوند بدون آوردن در کتاب، بر او وحی می کند که همان تفصـیل مجملات قرآن کریم و متعلقات و مرتبطات آن است؛ همان طور که خداونـد متعال فرموده است: (و انزلنا الیک الـذکر...). دوم تصـمیمات خـودش است که مربـوط به امر ولاـیت حکـومت و قضـای او است و خداونـد متعـال فرموده است: (لتحکم بین الناس...) و این شامل تصـمیماتی است که بر اساس ظواهر قوانین قضایی، بین مردم حکم می کند و نیز تصمیماتی که در امور مهم، به آن ها حکم می کنـد و خداوند به او دسـتور داده است که در آن ها با مردم مشورت کند: (و شاورهم فی الاـمر فـاذا عزمـت فتوکّـل علی اللّـه)کـه در مشـورت، مردم را داخـل کرده اسـت؛ ولی در تصــمیم گیری، پیـامبر(ص) را تنها ذکر کرده است. [۱۳۴] .روایات نیز با استشـهاد به آیاتی که حکم را به پیامبر(ص) نسبت می دهنـد، مسأله تفویض امور دین و دنیای مردم را به او،

مطرح می کننـد. از امـام صـادق(ع) روایت شـده است:لاـ واللّه، ما فوض الی احـد من خلقه الا الی رسول اللّه و الی الائمه. قال عزّوجـلّ: (انّـا انزلنـا الیـک الکتـاب لتحکم بین النـاس بما اریک اللّه). [۱۳۵] .در روایت دیگری از امـام صـادق(ع) نقـل شـده است:انّ اللّه عزّوجلّ ادّب نبیه فلمّا اکمل له الادب قال: «انّک علی خلق عظیم» ثم فوّض الیه امرالدین و الامه لیسوس عباده فقال عزّوجلّ: (ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا). [۱۳۶] .

معنای حکم پیامبر

سیـاق آیـات با اختصاص آن به مورد قاضـی تحکیم، که در مورد آیه ۳۶ سوره اعراف احتمال داده شـده است، [۱۳۷] منافات دارد؛ زیرا اولاًـ همـان طـور کـه از آیـات و روایـات، روشـن شـد، این حکم که به پیـامبر(ص) نسـبت داده شـده، همـان حکم انحصاری خداونـد است که به او تفویض شـده است و مورد آن، امور دین و جامعه مؤمنان می باشـد. ثانیاً در آیه (فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک...) نیز با رجوع به آیات قبل می بینیم که ابتـدا آیه (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول...) قرار دارد و سـپس به این مسأله پرداخته شده که هرگاه به مردم گفته می شود که به سوی آن چه خدا نازل کرده و به سوی رسول بیایید، منافقان از رسول اعراض می کننـد. آن گاه این حکم کلی، در باره همه پیامبران مطرح گردیده که (ما ارسـلنا من رسول الّا لیطاع باذن اللّه) و سـپس آیه مورد نظر نازل شده است و مؤمنان را کسانی قلمداد کرده که اولاً پیامبر را در بین خود حاکم گردانند؛ یعنی ملزم هستند که او را حاکم کنند. ثانیاً از دل و جان، به حکم او

راضـی و تسـلیم باشـند و در آیه بعـد، یکی از احکـامی را که احتمـال داشت از سوی پیامبر(ص) صادر گردد، با این مضـمون توضـیح می دهد که «اگر ما به آنان دسـتور می دادیم که همدیگر را بکشید یا از شهر و دیارتان خارج شوید، جز عده اندکی آن را اجرا نمی کردند». در روایتی از امام صادق(ع) در توضیح آیه (فلا و ربک لا یؤمنون...) آمده است:لو انّ قوماً عبدوا اللّه وحده لا شـریک له و اقاموا الصلوه و آتوا الزکوه و حجّوا البیت و صاموا شهررمضان ثم قالوا لشی ء صنعه اللّه او صنعه النبی ألّا صنع خلاف الذی صـنع؟ او وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا بذالک مشرکین ثم تلا هذه الایه: (فلا و ربّک...) ثم قال ابو عبداللّه فعلیکم بالتسلیم. [۱۳۸] .ثالثاً در آیه مورد استشـهاد، بسیار واضح است که نمی توان حکم پیامبر(ص) را بر حکم قاضی تحکیم حمل نمود؛ زیرا در این جا اصـلاً سـخن از پـذیرش یا عـدم پـذیرش نیست تا حمل بر قضاوت در امور شود، بلکه بحث در این است که هرگاه امر مبرمی از سوی خـدا و رسول صادر گردیـد، دیگر مؤمنان از خود اختیاری ندارند؛ یعنی حتی اموری که به طور عـادی در اختیـار خودشـان است، بـا حکم خـدا و رسول، از آنان سـلب می شود. این مطلب، حکایت از این می کنـد که حکم پیامبر(ص) شامل همه دسـتورهایی است که ایشان در موارد مختلف داده اند و حتی عمل به این احکام، اعم از این است که او حضور داشـته باشـد یا نه و در صورت عـدم حضور او نیز اگر مسأله ای پیش آید که حکمش از سوی پیامبر(ص) صادر شده باشد، عمل به آن لازم

است.

آیاتی که پیامبر را محور در امور اجتماعی معرفی می کند

محور بودن انبیا در ایجاد قسط در جامعه

قرآن کریم یکی از اهداف بعثت انبیا(ع) را اقامه قسط در جامعه انسانی معرفی می کند:(لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط). [۱۳۹] .عدالت اجتماعی یکی از آرزوهای جوامع بشری در طول تاریخ بوده و هست و همه کسانی که به گونه ای اداره جامعه را بر عهده دارند یا می خواهند بر عهده بگیرند، آن را به مردم نوید می دهند و خداوند نیز پیامبران(ع) را با همین هدف، به میان مردم فرستاده و ابزار لازم را نیز، که عبارت از کتاب و میزان باشد، در اختیار آنان قرار داده است. (ناگفته نماند که قسطدرمورد انبیا، دایره ای بسیار وسیع تر از آن چه مربوط به زندگی مادی انسان است، را شامل می شود).نکته ای که در آیه شریفه وجود دارد و جزو سنت های تغییرناپذیر خداوند است این است که مردم در پذیرش هدایت تشریعی خداوند، مختارند. از این رو، رهبری پیامبران بر اساس ایمان تحقق می یابد، نه بر اساس زور و اجبار و در این آیه نیز پس از تأمین محورهای تحقق قسط در اجتماع، که عبارتند از: رهبری معصومان و قانون، قیام به قسط بر عهده خود مردم گذاشته شده است. جالب این که قوه قهریه، که یکی از ضروریات برای اصلاح جامعه است، در مرحله بعد قرار داده شده است و هدف از آن، نصرت پیامبران(ع) و خداوند بیان شده است:(و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس و لیعلم اللّه من ینصره و رسله بالغیب انّ اللّه قوی عزیز). [۱۴۰] .در نتیجه، اجرا شدن قسط در جامعه به وسیله پیامبران(ع) پس از ایمان به آنان تحقق خواهد یافت و پیش از این

مرحله همـان طور که گـذشت وظیفه ایشـان انـذار برای ایمـان آوردن کـافران و مشـرکان است که خود، نوع دیگری از قسـط است، زیرا در منطق قرآن کریم (انّ الشـرک لظلم عظیم) [۱۴۱] شـرک ظلم بزرگی است. از این جا این پرسش نیز پاسخ داده می شـود که چرا عـده ای از پیـامبران(ع) به رهـبری مردم نپرداختنـد؟ علت آن را بایـد در عـدم پـذیرش ایشـان از سـوی اقوام مخاطبشان جست جو کرد به گونه ای که شرایط تحقق یک جامعه مؤمن، که تابع ایشان باشد، فراهم نگردید.

اجازه گرفتن از پیامبرهنگام شرکت در امور اجتماعی

در سوره نور، خداونـد بر محوریت پیامبر(ص) در امور اجتماعی تأکیـد می کند و مؤمنان را کسانی قلمداد می کند که در این امور، تـابع او هسـتند:(انّمـا المؤمنون الّـذین آمنوا بـاللّه و رسوله و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یـذهبوا حتی یستئـذنوه اولئک الّذین یؤمنون باللّه و رسوله فان استئذنوک لبعض شأنهم فأذن لمن شئت منهم و استغفر لهم انّ الله غفور رحیم.) [۱۴۲] .این آیه شریفه، نقش رهبری مؤمنان را به پیامبر(ص) نسبت می دهد و تقدم امور اجتماعی بر امور شخصی را بیان می کند و تذکر می دهـد که در امور اجتمـاعی، هیـچ کس حق تـک روی و عمـل بر اساس رأی و نظر خویش را نـدارد و بایـد همه امور با اجازه پیامبر(ص) انجام گیرد. البته به پیامبر نیز سفارش می کند که اگر افرادی برای رفع گرفتاری های شخصی از تو اجازه خواستند، به آنان اجازه بـده؛ ولی این اجازه نیز به خواست آن حضـرت بسـتگی دارد. در آیه بعـد نیز به این محوریت، به گونه ای دیگر توجه شده و دعوت پیامبر(ص) به عنوان رهبر، غیر از دعوت دیگران تلقی گردیده و به آثار زیان بار مخالفت

با دستورهای ایشان، که تحقق فتنه یا نزول عذاب است، پرداخته شده است:(لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا قد یعلم اللّه الّذین یتسلّلون منکم لو اذا فلیخذر الّذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنه او یصیبهم عذاب الیم). [۱۴۳] .علامه طباطبائی در این باره می فرماید:خواندن رسول، عبارت از خواندن مردم به کاری از کارها است؛ مانند خواندن آنان به ایمان و عمل صالح و خواندن آنان برای مشورت در کارهای اجتماعی و خواندن آنان به نماز جامعه و دستور به آنان در کارهای دنیوی یا اخرویشان. پس همه این ها خواندن از سوی پیامبر(ص) محسوب می شود. [۱۴۴] .بدین ترتیب، با توجه به سیاق آیات، این احتمالات که مراد از خواندن رسول، صدا زدن مردم اسم رسول خدا را، مانند دیگر مردم باشد، یا مقصود از مخالفت از امر، در (فلیحذرالذین یخالفون) دستور خداوند باشد، منتفی می گردد، هر چند اگر این احتمالات رادرست نیز فرض کنیم، صراحت آیات در محوریت پیامبر(ص) در امور اجتماعی، بر جای خود باقی است.

محور بودن پیامبردر امور مالی جامعه

از محورهای مهم در امور اجتماعی، امور مالی است. در اسلام سه محور مهم برای تحقق عدالت اجتماعی، در این بعد در نظر گرفته شده است که هر سه در اختیار پیامبر(ص) به عنوان رهبر اجتماع قرار داده شده است. زکات، خمس، و انفال، این سه محور را تشکیل می دهند (هر چند صدقات و کفارات واجب و مستحب دیگری نیز در این زمینه مطرحند که بیش تر جنبه فردی دارند و قابل پیش بینی نیز نیستند).خداوند پیامبر(ص) را متولی امور زکات قرار داده و از مؤمنان می خواهد به سهمی که از سوی خداوند و پیامبر(ص) به آنان داده می شود،

راضی باشند:(ولو انّهم رضوا ما آتاهم اللّه و رسوله و قالوا حسبنا اللّه سیؤتینا اللّه من فضله و رسوله و انّا الی اللّه راغبون). [۱۴۵] .و پیامبر(ص) است که سهام افراد و نیز افرادی را که مشمول زکات هستند، معیّن می کند. علاوه بر این که یکی از مصادیق آن، که فی سبیل اللّه است، هنگام مصرف نیز نیاز به سرپرست دارد.انفال و خمس نیز مانند زکات هستند، غیر از این که انفال، تنها ویژه خداوند است:(یسئلونک عن الانفال قل الانفال للّه و الرسول). [۱۴۶] .ولی در خمس افراد دیگری نیز شریکند:(و اعلموا انّما غنمتم من شی ء فأنَّ للّه خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی...). [۱۴۷] .آن چه در این جا مهم است و روایات هر دو باب، بر آن دلالت دارد، سرپرستی پیامبر(ص) و پس از ایشان، امام(ع) بر خمس و انفال است به گونه ای که این دو زیر نظر ایشان به مصارف خود می رسند و هرچند پیامبر(ص) و امام(ع) برای امور شخصی خویش می توانند از این دو منبع استفاده کنند، ولی مهم ترین مصرف آن ها برای اداره امور حکومت و عدالت اجتماعی است؛ از جمله این روایات، حدیثی است که پس از بیان مواردی که در آن، خمس واجب است، می فرماید:فسهم اللّه و سهم رسول اللّه لاولی الأمر من بعد رسول اللّه. [۱۴۸] .و در ادامه روایت، والی را تقسیم کننده خمس، بین دیگر شرکا معرفی می کند و اگر پس از رفع نیاز آنان چیزی زیاد بیاید، آن را ویژه والی می داند و اگر کمبودی باشد، بر عهده والی است که آن را تکمیل کند [۱۴۹] .هم چنین در باره مصرف اموالی که نزد والی است، می فرماید:فیکون بعد

ذلـک ارزاق اعوانه علی دین اللّه و فی مصـلحه مـا ینوبه من تقویه الاسـلام و تقویهالـدین فی وجوه الجهـاد و غیر ذلک مما فیه مصـلحه العـامّه، لیس لنفسه من ذلک قلیلٌ ولا کثیر. [۱۵۰] .آن گـاه به مسـأله انفـال می پردازد و آن را در اختیار پیامبر(ص) و سپس والی می داند. [۱۵۱] .روایات دیگری نیز به همین مضمون، نقل شده است. [۱۵۲] .

آیاتی که مؤمنان را به ایمان به پیامبر فرا می خواند

در قرآن کریـم آیـاتی وجـود دارد کـه مؤمنـان را به ایمـان به خداونـد و رسـول(ص) فرا می خوانـد. در بعضـی از این آیـات، خداونـد و رسـول(ص) هر دو ذکر شـده انـد.(یـا ایهـا الّـذین آمنوا آمنوا بـاللّه و رسوله...) [۱۵۳] .هر چنـد ایـن آیـات نیز برای اسـتدلال بر مطلوب، کفـایت می کنـد، ولی چون ممکن است بر مراتب ایمان قلبی حمل شود، آیه ای را دراین باره می آوریم که مؤمنـان را به ایمـان به رسول فرا می خوانـد:(یـا ایّهـا الـذین آمنوا اتقوا اللّه و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته). [۱۵۴] .این آیه، مؤمنـان را به ایمان به رسول(ص) دعوت می کنـد و با توجه به این که آنان قبلاً به خداونـد، رسول او و کتاب ایمان آورده اند، از ایمان به رسول مطلب جدیدی اراده شده است. علامه طباطبایی در این باره می فرماید:مقصود از ایمان به رسول، تبعیت تـام و اطاعت کامل از او در آن چه دسـتور می دهـد و آن چه بازمی دارد، است، چه حکمی از احکام شـرع باشـد یا از جهت ولایت امور امت، از او صادر شـده باشد. [۱۵۵] .آن گاه که این آیه شـریفه را به ضـمیمه آیات قبل، که هدف از بعثت انبیا را اقامه قسط معرفی می کنند، در نظر بگیریم و به نتیجه ایمان به رسول نوری

از سوی خداوند که به واسطه آن، مردم در دنیا حرکت می کنند توجه کنیم، این مسأله آشکارتر می شود که خداوند اطاعت کامل از پیامبرش را خواسته و او را حاکم بر امور مردم قرار داده است.

آیات درباه حاکمیت سیاسی امامان

اشاره

پس از بحث درباره حاکمیت سیاسی پیامبر اکرم(ص) در قرآن کریم، این پرسش مطرح می شود که آیا درباره حاکمیت سیاسی پس از آن حضرت نیز سخنی به میان آمده است یا نه و اگر مطلبی هست، شیوه بحث چگونه است؟به طور مسلّم در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که می توان درباره شرایط و صفات حاکم، به آن ها استشهاد و استدلال کرد و این امری است که در قرون مختلف، در جامعه اسلامی در جریان بوده است. علمای شیعه و اهل سنت همان طور که در بحث های قبل گفتیم مقام امامت و خلافت را، هم شامل رهبری سیاسی می دانستند و هم دینی و علمای شیعه، با تلقی خاص خویش از امامت، که برگرفته از سنت رسول خدا(ص) و ائمه(ع) است، در این باره، آیات بسیاری را ذکر کرده و به آن ها بر اختصاص امامت به حضرت علی و فرزندانش(ع) استدلال می کردند؛ زیرا این آیات یا شرایطی را برای رهبر و امام از لحاظ علم و تقوا و... مطرح می کنند که هیچ کس جز آنان دارای این شرایط نیستند. و یا به گونه ای تبعیت از ایشان را خواستار می شوند.در این جا ما در صدد نیستیم که درباره همه این آیات بحث کنیم و تنها با نگرش مستقیم به الفاظ مطرح در زمینه حاکمیت سیاسی، به بررسی آیاتی می پردازیم که به گونه ای شامل این عناوین باشند و از آیات دیگر نیز

برای تکمیل بحث، استفاده خواهیم کرد. از این رو، تنها سه آیه را بررسی می کنیم:۱. آیه ۵۹ از سوره نساء، که در آن، مردم به اطاعت از اولی الامر، در کنار اطاعت از خداوند و پیامبر اکرم(ص) فراخوانده شده اند.۲. آیه ۵۵ از سوره مائده، که در آن، ولایت «الذین آمنوا» در کنار ولایت خداوند و رسولش(ص) مطرح است.۳. آیه ۱۲۴ از سوره بقره، که نصب حضرت ابراهیم(ع) به مقام امامت و نفی این مقام از ظالمان را در بر دارد.

حاکمیت سیاسی ائمه و اطاعت از اولی الامر

اشاره

قرآن کریم واژه «اولی الامر» را در دو آیه از سوره نساء به کار برده است. در آیه ۵۹، مسأله اطاعت از اولی الامر، در کنار اطاعت از خداوند و پیامبر اکرم(ص) مطرح شده است و در ادامه آیه، خداوند مؤمنان را در موارد نزاع و درگیری، به سوی خداوند و پیامبرش(ص) فراخوانده است:(یا ایهاالذین آمنوا اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شی ء فردّوه الی اللّه و الرسول ان کنتم تؤمنون باللّه و الیوم الآخر).و در آیه ۸۳، مسأله رجوع به اولی الامر، در کنار رجوع به پیامبر اکرم(ص) بیان شده است:(و اذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به ولو ردّوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم).اینک درباره این دو آیه، این پرسش مطرح است که آیا واژه «اولی الامر» و به طور کلی، سیاق این دو آیه دلالتی بر حاکمیت سیاسی معصومین(ع) و اختصاص حکومت به ایشان، پس از پیامبر اکرم(ص) دارد یا نه؟ در این باره دو مسأله را می توان مطرح کرد:۱. آیا این آیه به مسائل سیاسی اسلام و جامعه

اسلامی مربوط است یا نه؟۲. مقصود از «اولی الامر» چه کسانی هستند؟

تحلیلی درباره آیه اولی الامر

درباره پرسش اوّل، در بحث از آیات قرآن کریم، در زمینه حاکمیت سیاسی پیامبر اکرم(ص) گفتیم که مسأله اطاعت از آن حضرت در این آیه و بسیاری از آیات دیگر، رویکرد سیاسی اجتماعی دارد و هنگامی مورد نیاز است که دین بخواهد در جامعه استقرار یابد و نهادینه شود؛ زیرا صرف تبلیغ و رساندن دستورهای خداوند به مردم، نیازمند اطاعت از رسول خدا(ص) نیست تا به مردم فرمان اطاعت از آن حضرت داده شود؛ اما رهبری جامعه اسلامی بر اساس دستورها و احکام خداوند، درموارد مختلف، نیازمند تصمیم گیری رهبر است که بدون اطاعت مردم از او کاری از پیش نخواهد برد. از این رو، خداوند در آیات بسیاری، از مردم می خواهد که از رسول خدا(ص) اطاعت کنند. این مطلب، در این آیه ظهور بیش تری دارد؛ زیرا«اولی الامر» در کنار آن حضرت ذکر شده اند و به اطاعت از آنان نیز فرمان داده شده است و ایشان دیگر مبلّغ فرامین الهی برای اطلاع و آگاهی مردم نیستند.علاوه بر این، در این آیه، مسأله نزاع و درگیری نیز مطرح است، مطلبی که مربوط به امور اجتماعی است و آن گاه که دین به صورت نهادینه شده در جامعه مطرح باشد، نه زمانی که دین به صورت فردی و صرف ارتباط با خداوند باشد می توان آن را تصور کرد و در این آیه، خداوند و پیامبرش(ص) مرجع رفع اختلافی، که خواه ناخواه در جامعه اسلامی پیش می آید، معرفی شده اند. این مطلب نشان می دهد که آیه، جامعه ای را در نظر دارد که بر اساس قوانین الهی اداره می شود

و قانون خداوند و تصمیم پیامبرش(ص) بر طرف کننده اختلافات در این جامعه است.

معنای واژه اولی الامر

واژه «اولی الامر» از دو کلمه ترکیب شده است: کلمه اول «اولی» هم معنای «ذو» و به معنای مالکیت و دارا بودن چیزی است و در فارسی به «صاحبان» ترجمه می شود و در قرآن کریم، کاربردهای فراوان دیگری، مانند«اولی الالباب» نیز دارد.کلمه دوم، «الامر» دو معنای معروف دارد: ۱. فرمان و دستور از سوی صاحب مقام یا رتبه بالاتر به مرتبه یا مقام پایین تر. امر به این معنا با «اوامر» جمع بسته می شود. ۲. شانی از شؤون، که در فارسی به «کار» ترجمه می شود و جمع آن، «امور» است.واژه «الامر» در هر یک از این دو معنا هم در امور تکوینی به کار می رود و هم در امور تشریعی؛ یعنی هم در دستورهایی استعمال می شود که با اختیار انسان در ارتباط است، همانند دستورهایی که خداوند از طریق انبیا برای هدایت انسان ها ابلاغ می کند و آنان می توانند اطاعت یا نافرمانی کنند:(و ما امروا الا لیعبدوا الها واحداً لا اله الّاهو). [۱۵۶] .و به آنان فرمان داده نشده بود مگر اینکه تنها خدای یگانه را، که خدایی جز او نیست،بپرستند.و هم در تاثیر علّی خداوند در عالم، که ربطی به اختیار انسان ندارد و تأثیر آن حتمی است، به کار می رود:(انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون). [۱۵۷] .همانا فرمان و دستور (تکوینی) خداوند این گونه است که هر گاه چیزی را اراده کرد، به آن می گوید: باش! پس تحقق می یابد:معنای دوم «الامر» نیز در جنبه تکوینی و تشریعی به کار رفته است. خداوند درباره جنبه تکوینی آن می فرماید:(و

اوحی فی کل سماء امرها). [۱۵۸] .و در هر آسمانی کار آن را وحی و مقرر فرمود.در امور اجتماعی در جامعه اسلامی، خداوند از مردم می خواهد بدون فرمان پیامبر اکرم(ص) هیچ امری از امور را ترک نکنند:(و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستاذنوه). [۱۵۹] .و زمانی که در کاری عمومی همراه پیامبر(ص) باشند، تا از او اجازه نگیرند، نمی روند.درباره مطلق دین، که شامل شریعت های مختلف و مربوط به امور تشریعی زندگی انسان ها است، می فرماید:(ثم جعلناك علی شریعه من الامر فاتبعها و لا تتبع اهواء الذین لایعلمون). [۱۶۰] .سپس تو را بر شریعتی از دین قرار دادیم. پس، از آن پیروی کن و از هوس های نادانی پیروی نکن.بدین ترتیب، هر چند ممکن است کلمه «الامر» در واژه «اولی الامر»، در یکی از دو جنبه تکوینی از هر یك از این دو معنا به کار رفته باشد، اما همان طور که قبلاً گفتیم، این آیه شریفه، مربوط به امور اجتماعی سیاسی است. بنابراین، برای تناسب با بقیه آیه شریفه،«اولی الامر» نیز معنای تشریعی دارد نه تکوینی و یا به معنای صاحبان فرمان ودستور است و یا به معنای صاحبان شأنی از شؤون اجتماعی و یا صاحبان دین، که هر یك ازاین معانی، اولی الامر را در موقعیت رهبری جامعه قرار می دهد که بر مردم لازم است از آنان اطاعت کنند.

مصداق اولی الامر

برای اولی الامر، مصادیق متعددی ذکر شده است؛ از جمله: ائمه(ع)، حاکمان بر مردم، امرای سرایا، اهل حل و عقد، اهل شورا، امر کنندگان به معروف، خلفای راشدین، و ابوبکروعمر [۱۶۱] .بحث کنندگان درباره این مصادیق، به دو گروه تقسیم می شوند: کسانی که تنها یک

مصـداق را برگزیده اند و بقیه را به گونه ای تأویل یا رد کرده اند [۱۶۲] و کسانی که اولی الامر را بر همه موارد مذکور، قابل تطبیق می دانند. [۱۶۳] ابن کثیر را می توان از گروه دوم دانست. او پس از حکایت شأن نزول ها و بعضی نظریات درباره اولی الامر، می گوید:(و الظاهر واللّه اعلم انّها عامّه فی کلّ اولی الامر من الامراء و العلماء کما تقدم). [۱۶۴] .راغب اصفهانی با تقسیم و دسته بندی حکم های مختلف برای مصادیق آن کوشیده است تا همه مصادیق را در عنوان اولی الامر جای دهد:(و قوله اولی الامر قیل عنی الامراء فی زمن النبی علیه الصلوه و السلام و قیل الائمه من اهل البیت، و قیل الآمرون بالمعروف وقال ابن عباس رضی اللّه عنهما:«هم الفقهاء و اهل الدین المطیعون للّه» و کلّ هذه الاقوال صحیحه. وجه ذلک انّ اولی الامر الذّین بهم یرتدع الناس اربعه: الانبیاء و حکمهم علی ظاهر العامّه و الخاصّه و علی بواطنهم، و الولاه و حکمهم علی ظاهر الکافّه دون باطنهم... و الحکماء و حکمهم علی باطن الخاصّه دون الظاهر و الوعظه وحکمهم علی بواطن العامّه دون ظواهرهم). [۱۶۵] .شاید راغب خواسته است با تقسیم وظایف، بین کسانی که پس از پیامبر(ص) به عنوان اولی الامر مطرح بوده اند، طرفداران آنان، به ویژه، شیعه و اهل سنّت، را به سوی مصالحه سوق دهد؛ اما آیا او توانسته است با این طرح، به هدف خود نایل شود و همه مصادیق اولی الامر را ذیل این عنوان جمع کند و آیا اصلاً چنین کاری ممکن است؟هر چند راغب برخی مصادیق مطرح شده برای اولی الامر را در کلام خویش نیاورده است، ولی این،

برای طرح او نقص به حساب نمی آید؛ زیرا آن چه را او نیاورده است یا مانند اهل حلّ و عقد، در زمان او مطرح نبوده و یا مانند خلفای راشدین، اخص از حاکمان بر مردم است و مصداق آن به حساب می آید. آن چه طرح او را مخدوش کرده و از رسیدن به هدف باز داشته است، ناسازگاری مصداق های مطرح شده در ابتدا برای اولی الامر، با مصادیقی است که احکام مختلف به آن ها نسبت داده شده است. او با این که اهل بیت(ع) را از مصادیق اولی الامر می داند، ولی هیچ حکمی را به ایشان نسبت نمی دهد و حکم بر ظاهر و باطن عوام و خواص را برای انبیا ذکر می کند، در حالی که انبیا را جزو مصادیق اولی الامر نیاورده است و در آیه نیز پیامبر(ص) جدای از اولی الامر ذکر شده است. هم چنین او حکم بر باطن خواص و عوام را به حکما و واعظان نسبت می دهد؛ ولی مشخص نیست که این حکم چگونه است و عوام و خواص چگونه آن را اطاعت می کنند و چرا تنها واعظان بر باطن عوام حکم می کنند؟گذشته از خلل هایی که در کلام راغب و هم فکران او وجود دارد، به نظر می رسد ارائه طرحی که بتواند همه مصادیق مطرح شده برای اولی الامر را با هم جمع کند، امکان ندارد؛ زیرا در بین آنان دو نظریه متقابل وجود دارد.عموم شیعیان، ائمه معصومین(ع) را تنها مصداق اولی الامر دست کم در زمان حضور ایشان و حکومت را حق اختصاصی آنان می دانند که دیگران آن را غصب کرده اند و اهل سنت، کسانی را اولی الامر می دانند که

بر مردم حاکم شوند، هر چند شرایط خاصی نیز برای حاکمان مطرح می کنند.

شناخت اولی الامر

پس از روشن شدن این که نمی توان همه مصداق های مطرح شده درباره اولی الامر را با هم وفق داد، مهم ترین مسأله، تعیین مصداق آن است. مشخص شدن این مسأله، درباره حاکمیت سیاسی معصومین (ع) می تواند روشن کند که آیا ایشان در زمان برکنار بودن از حکومت بر جامعه اسلامی، اولی الامر بوه اند یا نه؛ زیرا اگر مصداق اولی الامر، منحصر در آنان باشد، پس اطاعت از ایشان در هر زمان و موقعیتی لازم است و حکومت پس از رسول خدا(ص) به آنان اختصاص دارد؛ ولی اگر اولی الامر عنوانی عام برای حاکم جامعه اسلامی باشد، تنها بر فردی صدق می کند که حکومت را در اختیار دارد و ائمه معصومین (ع) نیز تنها در صورتی که حکومت را در اختیار داشته باشند، اولی الامر می شوند و در صورت برکنار بودن از حکومت، دیگر اولی الامر بر آنان صدق نمی کند.با یک نظر دقیق به مصادیق مطرح شده برای اولی الامر، در می یابیم که بعضی از آنان صلاحیت ندارند مصداق اولی الامر باشند. چه دلیلی می توان ذکر کرد که اولی الامر، امرای سرایا باشند و خداوند در کنار اطاعت از خویش و پیامبرش(ص) اطاعت از آنان را نیز طلب کند؟ مگر امرای سرایا از سوی پیامبر اکرم(ص) منسوب نمی شده اند و فرمان به اطاعت از پیامبر اکرم(ص) اطاعت از آنان را در پی نداشته است و مگر پیش از نزول این آیه شریفه و از ابتدای حضور در مدینه، آن حضرت به اعزام گروه های جنگی اقدام نمی کرد و مشکلی نیز در کار نبود؟خلاصه این که به نظر می رسد

این آیه در صدد نیست مشکلی را در زمان حضور آن حضرت بر طرف سازد؛ زیرا اطاعت از پیامبر اکرم(ص) مشکل اطاعت از کارگزاران و فرماندهان سپاه ایشان را نیز در حد معمول حل می کند و اگر اختلاف و نزاعی نیز پیش می آمد، با وجود آن حضرت، مردم خود می دانستند که باید به آن حضرت رجوع کنند و قرآن کریم نیز بارهابه مردم تذکر می دهد که باید از پیامبر اکرم(ص) به طورکامل اطاعت کنند. پس مشکل مردم، در زمان حضور آن حضرت، مسأله اطاعت کامل از آن حضرت بود که قرآن کریم نیز با دستور اکید، در صدد برطرف کردن آن بود و با حل شدن این مشکل، دیگر مشکلی باقی نمی ماند که خداوند بخواهد با دستور به اطاعت از امرای سرایا و کارگزاران آن حضرت، آن را برطرف کند. بدین ترتیب، به نظر می رسد آیه شریفه در پی برطرف کردن مشکل آینده جامعه اسلامی است؛ یعنی زمانی که آن حضرت در میان جامعه اسلامی نیست و مردم باید بدانند در این زمان، از چه کسانی اطاعت کنند و به دنبال چه کسی حرکت کنند. به بیان دیگر، مشکل، مسأله رهبری جامعه اسلامی، پس از آن حضرت است که خداوند متعال با مطرح کردن اولی الامر، به برطرف کردن این مشکل اقدام کرده است. البته این مسأله، منافاتی با این ندارد که همین افراد، در زمان آن حضرت نیز بتوانند مرجع برای رفع اختلاف و برطرف کردن مشکلات جامعه اسلامی باشند؛ زیرا هر گاه فردی این صلاحیت را داشته باشد که امور جامعه اسلامی را به طور مستقل حل و فصل کند، در زمان حضور

آن حضـرت نیز صـلاحیت دارد که مشکلات جامعه اسلامی را در صورت نیاز، به طور مستقل بر طرف کند. بدین ترتیب، اگر کسـی به عنوان جانشین پیامبر اکرم(ص) برای زمان پس از آن حضرت مطرح باشد، در زمان خود آن حضرت نیز می تواند به عنوان اولی الامر مطرح باشـد و مانند خود آن حضـرت، اطاعت او بر مردم لازم باشد.اما آیا راهی برای شـناخت اولی الامر در آیه شـریفه وجود دارد و آیا علایمی در این آیه هست که با توجه به آن ها بتوان اولی الامر را شـناخت؟ علمای شیعه دو قرینه مهم برای شناخت اولی الامر، در آیه شریفه بیان کرده اند که با خصوصیت مطرح شده قبلی درباره اولی الامر، یعنی مهیا بودن برای برطرف کردن مشـکلات جامعه اسلامی به طور مستقل، ارتباط دارد: اول این که قرآن کریم اولی الامر را در مرتبه پیامبر اکرم(ص) قرار داده است و همان اطاعت نسـبت داده شده به آن حضـرت را به اولی الامر نیز نسبت داده است. پس اولی الامر از شأنی والا در حـدود شأن و مرتبه رسول خـدا(ص) برخوردار هسـتند و امتیازات ویژه ای دارند که آن حضـرت نیز از آن ها برخـوردار است. [۱۶۶] .دوم اطـاعت مطرح شـد، دربـاره اولی الامر، ماننـد اطـاعت از آن حضـرت، مطلـق است و این مسـأله، مقتضـی است که اولی الامر معصـوم باشـند؛ زیرا اطـاعت مطلـق جز از معصـوم(ع) جـایزنیست و تنهـا از معصوم(ع) چون هیچ احتمال خطری وجود ندارد، اطاعت مطلق جایز، بلکه واجب است. بدین ترتیب، اولی الامر در خصوصـیت عصمت نیز هم رتبه پیامبر اکرم(ص)هستند.فخر رازی، از علمای بزرگ اهل سنت نیز با توجه به اطاعت

مطلق مطرح شـده در آیه شـریفه، نتیجه می گیرد که اولی الامر بایـد معصوم باشـند؛ اما او مصداق اولی الامر رااهل حل و عقد می داند؛ زیرا معتقد است که تصـمیم اهل حل و عقد، از هر اشتباهی مصون است. [۱۶۷] .علامه طباطبائی با مقایسه این آیات بـا آیات دیگری که اطاعت از والـدین را لازم می شـمارد،ماننـد:(و وصـینا الانسان بوالـدیه حسـنا و ان جاهـداک لتشـرک بی مالیس لک به علم فلا تطعهما). [۱۶۸] .ما به انسان وصیت کردیم که با پدر و مادرش به نیکی رفتار کند؛ ولی اگر آنان تلاش کردنـد که تو را به شـرک گرایش دهند، از آنان اطاعت مکن.نتیجه می گیرد که اطاعت در آیه اولی الامر، مطلق است و هیچ اسـتثنایی نـدارد؛ زیرا چگونه ممکن است در امور شخصـی،ماننـد اطـاعت از والـدین، مورد اسـتثنا بلافاصـله پس از دسـتور به اطـاعت مطرح شـده باشـد، ولی در امر مهم تری که به جـامعه و دین مرتبط است، این اسـتثنا به آیات دیگر و روایات واگـذار شـده باشـد. پس روشن می شود که هیچ اسـتثنایی وجود ندارد.ایشان هم چنین تکرار «اطیعوا» درباره پیامبر اکرم (ص) وتکرار نشدن آن درباره اولی الامر را دلیل هم رتبه بودن اولی الامر با پیامبر اکرم (ص) می داند و نتیجه می گیرد که اطاعت از آنان، هم چون اطـاعت از پیامبر اکرم (ص) مطلق است. [۱۶۹] .مسأله عصـمت اولی الامر در این آیه شریفه را از دو جهت دیگر می توانیم بررسـی کنیم: اول این که بـا فرض معصوم نبودن آنـان، راه مخـالفت مردم بـا ایشـان و نزاع و درگیری در جامعه باز می شود. در این صورت، هیچ مرجع مطمئنی برای رفع اختلاف میان مردم باقی

نمی ماند. عده ای در این فرض، علما را مرجع رفع اختلاف معرفی کرده اند تا آنان با فهم خویش از کتاب و سنت، میان مردم و اولی الامر داوری کنند؛ اما اولاً قرآن کریم مرجع اختلاف را خداوند متعال و رسول اکرم(ص) وبه بیان دیگر، قرآن کریم و سنت رسول خدا(ص) قرار داده است، نه علما. ثانیاً در صورت اختلاف میان علما، چه مرجعی برای رفع اختلاف میان آنان می توان اندیشید و چگونه می توان اختلاف میان جامعه را برطرف کرد؟دومین جهت این است که اگر در خارج، افراد معصومی وجود داشته باشند، چاره ای نیست که بگوییم: اولی الامر نیز معصوم هستند؛ زیرا با وجود معصوم، دیگر هیچ وجهی برای تخصیص اطاعت از اولی الامر وجود ندارد؛ زیرا افرادی وجود دارند که اطاعت مطلق از آنان بی اشکال است.بدین ترتیب، تا این جا مشخص می شود که اولی الامر، هم شأن و هم رتبه پیامبر اکرم(ص) هستند که اطاعت از آنان، هم چون اطاعت از پیامبر اکرم(ص) مطلق است تا ایشان مرجع رفع اختلاف میان امت باشند؛ اما در این جا این پرسش مطرح است که معصوم چه کسی است؟ آیا افراد خاصی وجود دارند که دارای صفت عصمت باشند یا این وظیفه چنان که بعضی مفسران گفته اند بر دوش نهادی است که آن نهاد، در مجموع از خطا مصون است؟

تحلیل عصمت اهل حل و عقد

از بحث های پیشین مشخص شد که سیاق آیه حکایت دارد که اولی الامر، معصوم هستند و حتی همین امر، بعضی از علمای اهل سنت را به این گرایش سوق داده است که پذیرفته اند اولی الامر، معصوم هستند. فخر رازی پس از پذیرش عصمت اولی الامر، آن را در نهاد اهل حل و عقد

متجلی دانسته است؛ زیرا به نظر او افراد خاصی واجد این صفت نیستند. او برای اثبات عصمت اهل حل و عقد و این که آنان مصداق اولی الامر هستند، نخست تقسیماتی برای اولی الامر مطرح می کند و می گوید:خداوند اطاعت از اولی الامر را بر ما واجب گردانده است. واجب کردن اطاعت از آنان مشروط به این است که ما آنان را بشناسیم و به آنان دست رسی داشته باشیم واز ایشان استفاده کنیم و در این زمان، ما قطعاً از شناخت امام معصوم عاجزیم. پس معلوم می شود معصومی که در آیه به اطاعت از او امر شده است، نه فردی از امت است و نه گروهی از گروه های آن و چون این قسم باطل شد، مشخص می شود که مقصود از «اولی الامر» اهل حل و عقد از امت هستند و همین موجب قطع به این می شود که اجماع امت، حجت است. [۱۷۰] .علامه طباطبائی در تفسیر المیزان [۱۷۱] ایرادهای متعددی بر این نظریه وارد کرده و عدم کارآیی آن را نشان داده اند. این ایرادها به اختصار، در چند محور خلاصه می شود:موضوعی برای عصمت اهل حل و عقد یافت نمی شود؛ زیرا تک تک آنان افراد غیر معصوم هستند ومجموع آنان نیز امری اعتباری است.دلیلی بر به خطا نرفتن اهل حل و عقد وجود ندارد و تاریخ گواه بر خطا کردن آنان است و حدیث «لا تجتمع امتی علی الخطا» نیز به معنای این است که همه امت پیامبر(ص) از مسیر مستقیم منحرف نمی شوند.هیچ جامعه ای را نمی توان یافت که در آن مجموعه افرادی که اهل حل و عقد را تشکیل می دهند، در یک مسأله نظر واحدی داشته باشند.علاوه

بر این، در سخن فخر رازی، دو مطلب قابل توجه وجود دارد: اول این که او تنها می خواهد مضمون آیه شریفه را بر زمان خویش انطباق دهد و مصداق اولی الامر را بیابد؛ زیرا در استدلال خویش می گوید: «و در این زمان، قطعاً از شناخت امام معصوم عاجزیم» و چون فرد یا افراد معصومی نمی یابد که مصداق اولی الامر قرار گیرند، اهل حل و عقد را معصوم می داند. پس اگر او به رد صدق اولی الامر بر ائمه(ع) می پردازد، بیش تر به علت حضور نداشتن آنان درمیان مردم، در زمان او است، نه چیز دیگری. اگر چه سخن او که معصوم را در آن زمان، در میان مردم، حاضر نمی بیند، درست است، ولی هر گاه لازم باشد در هر زمانی معصوم حضور داشته باشد تا مصداقی برای اولی الامر در آیه شریفه قرار گیرد، آیا نباید به زمان پیامبر(ص) و پس از آن و بعد از آن رجوع کرد تا اگر در آن زمان معصوم را یافتیم از طریق او وظیفه خویش را در زمان نبودن معصوم دریابیم.دوم این که او نیز مانند دیگر علمای اهل سنّت، بر اساس حدیث «لا تجتمع امتی علی الخطا» اجماع امت را از اشتباه مصون می داند؛ ولی در هنگام نتیجه گیری، به جای اجماع امت، اجماع اهل حل و عقد را از خطا مصون می داند و واضح است که افرادی را که به عنوان اهل حل وعقد مطرح می کند، مانند علماء، حاکمان و امرای لشکری و کشوری، هر تعدادی که باشند، تنها گروهی از امت هستند، نه همه امّت.

پرسش هایی درباره عصمت اولی الامر

علمای اهل سنت، بر نظریه شیعه درباره عصمت اولی الامر، ایرادهایی وارد

کرده اند. [۱۷۲] از آن میان، دو ایراد از همه مهم تر است و مربوط به نزاع با اولی الامر و شناخت آنان است. هر کدام از این دو می توانند به کلی طرح عصمت اولی الامر را، که شیعه ارائه داده است، از کار بیندازد. ایراد اول، این است که اگر اولی الامر افراد خاص و معصوم باشند، باید امت مسلمان، آنان را بشناسد تا به ایشان رجوع کند. دوم این که مردم حق نزاع و اختلاف با آنان را نیز ندارند؛ همان طور که چنین حقی را درباره پیامبر(ص) ندارد. بلکه باید خداوند مردم را در مشکلات و اختلافات، به آنان نیز ارجاع دهد تا ایشان، هم چون کتاب و سنت پیامبر(ص) رفع کننده اختلاف باشند. یکی از مفسّران اهل سنت، بدین دلیل، اولی الامر را شورا می داند که در سوره شورا درباره آن بحث شده و پیامبر(ص) نیز به شورا عمل کرده است؟! [۱۷۳] .ایرادهایی دیگر، از این اهمیت برخوردار نیستند و با هدف پا برجا کردن این دو اشکال مطرح شده اند؛ مانند این که اولی الامر جمع است؛ ولی شیعه در هر زمان، تنها به یک امام معصوم معتقد است یا در زمان غیبت معصوم تکلیف در برابر اولی الامر چیست؟

عمومیت موارد نزاع در آیه اولی الامر

برای بررسی این اشکال بر عصمت اولی الامر، که چرا خداوند به امت اجازه نزاع با اولی الامر را داده است، به این پرسش خواهیم پرداخت که نزاع در این آیه بر سر چه چیز می تواند باشد و بر طرف کننده نزاع کیست؟قبلاً گفتیم که علمای اهل سنت، یکی از موارد بارز نزاع در این آیه را نزاع مردم با اولی الامر، درباره

مطابقت فرمان های آنان با شرع، و علما را بر طرف کننده نزاع می دانند. [۱۷۴] بیش تر علمای شیعه، مورد نزاع را امور دینی و اجتماعی معرفی می کنند و به دلیل عصمت اولی الامر، نه تنها نزاع با آنان را جایز نمی دانند، بلکه ایشان را بهترین مرجع برای رفع اختلاف و فهم مسائل دینی می دانند. [۱۷۵] .اما به نظر می رسد که این آیه، مطابق ظاهر آن (فان تنازعتم فی شی ء) می تواند هر نزاعی را شامل شود و ممکن است یکی از مصداق های آن، نزاع با اولی الامر حتی در صورت عصمت آنان باشد؛ زیرا آیه شریفه اصلاً به مسأله جایز بودن یا نبودن نزاع و اختلاف با کسی نظر ندارد تا طبق نظر بیش تر مفسران شیعه بگوییم که چون اولی الامر معصوم هستند، نزاع با آنان جایز نیست ویا طبق نظر بیش تر علمای اهل سنت بگوییم که چون نزاع با اولی الامر تجویز شده است، پس آنان معصوم نیستند، بلکه در این آیه احتمال ظهور نزاع هایی بین مسلمانان پیش بینی شده که در صورت حاکمیت معصوم نیز ممکن است رخ دهد؛ زیرا مخالفت با معصوم، اگر چه عقلاً و شرعاً جایز نیست، ولی اگر کسانی به عصمت او اعتقاد نداشته باشند یا از هوای نفس تبعیت کنند، چنین امری خواه ناخواه رخ می دهد؛ همان طور که صحابه با خود پیامبر اکرم(ص) نیز مخالفت می کردند و قرآن کریم و تاریخ، آن ها را ثبت کرده است. حضرت علی(ع) نیز با مخالفتها و حتی جنگ های بسیار مواجه شد و از نافرمانی های مردم شکایت های بسیار دارد.روایات نیر بر عام بودن مورد نزاع در این آیه تأکید دارد. حضرت علی(ع) در نامه

خود به مالـک اشتر به او توصـیه می کنـد که در هر امر مهم یا مشـتبهی، به قرآن کریم و سـنت پیامبر اکرم(ص) رجوع کنـد:و اردد الی اللّه و رسوله ما یضـلعک من الخطوب و یشـتبه علیک من الامور فقد قال اللّه تعالی لقوم احبّ ارشادهم: (یا ایّها الّذین آمنـوا اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول) [۱۷۶] .این کلاـم، روشـنگر این است که نه تنها هیـچ مورد نزاعی از آیه خارج نیست، بلکه قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم(ص) روشنگر و مرجع هر امر مهم یا مشتبهی است، اگر چه نزاعی در مورد آن در کار نباشد.

نزاع درباره اولی الامر، مهم ترین مصداق نزاع در آیه

بـا ظهور آیه در هر نزاعی، یکی از موارد آن و شایـد مهم ترین آن ها، نزاع مسـلمانان درباره خود اولی الامر است. اهمیت این نزاع، از لحاظ موضوع آن، یعنی حکومت است که احتمال رخ دادن نزاع بر سـر آن بسیار زیاد است و ضرورت بر طرف شدن آن، همـان گـونه کـه خـدا و پیـامبر(ص) خواسـته انـد، به علت وابسـتگی صـلاح و فسـاد اجتمـاع، به صـلاح و فسـاد حاکمـان است.قراینی نیز در آیه شـریفه، نشان دهنده این است که غرض اصـلی از نزول آن، برطرف کردن اختلاف در این زمینه است. نزاع میـان مسـلمانان، جزئی از این آیه قرار گرفته و بـا «فاء» به قسـمت اول آیه عطف شـده است که در آن، به اطاعت از اولی الاـمر فرمـان داده شـده است، در حـالی که اگر به اولی الاـمر مربوط نمی شـد، در آیه ای مسـتقل هم می توانست ذکر شود یا دست کم، قسمت دوم آیه بر قسمت اول آن، با «فاء» مترتب نمی گردید.تأکید بر تنازع و نه اختلاف، نیز نشانگر امری خطیر و بدون

بـدیل است که هر کس آن را برای خـود می خواهـد، در حـالی که اختلاـف در امور عبـادی و مسائـل نظری، کم تر به نزاع و درگیری می انجامـد؛ همـان طور که در اختلاف فتاوا هر کس به فتوای خویش عمل می کند.حضـرت علی(ع) نیز نزاع درباره اولی الامر را از مصادیق نزاع در آیه شریفه بر شـمرده است که قرآن کریم برای رفع اختلاف، امت را به کتاب نورانی وسـنت پیامبر اکرم(ص) ارجاع داده است.پس از آن که خوارج به جریان حکمیت و پذیرش آن از سوی آن حضرت اعتراض کردند، می گفتند: چرا در جریان انتخاب خلیفه بر حق، انسان ها را معیار و حکم قرار دادید؟ آن حضـرت به آنان پاسخ داد که معاویه و اصـحابش مـا را به قرآن فراخواندنـد تـا قرآن تکلیـف امر خلاـفت را روش کنـد و مـا گروهی نبـودیم که از قرآن روگردان باشـیم؛ زیراخداوند متعال می گوید: اگر در مسأله ای نزاع داشتید، آن را به خدا و رسول برگردانید تا حکم مورد نزاع روشـن شود و برگرداندن مورد نزاع به خدا، این است که ما حکم قرآن را بپذیریم و برگرداندن آن به رسول، این است که به سنت او تمسـک کنیم. حـال اگر صادقـانه بر طبق قرآن و سـنت پیـامبر اکرم(ص) حکم شود، پس مـا سـزاوارترین افراد و نزدیک ترین آنـان به امر خلاـفت هستیم:و لمّـا دعانا القوم الی ان نحکم بیننا القرآن لم نکن الفریق المتولی عن کتاب اللّه سـبحانه و تعالی و قـد قـال الله سـبحانه: (فـان تنازعتم فی شـی ء فردّوه الی اللّه و الرسول) فردّه الی اللّه ان نحکم بکتابه و ردّه الی الرسول ان ناخذ بسنته فاذا حکم بالصدق فی

کتـاب اللّه فنحن احق الناس به وان حکم بسـنته رسول الله(ص) فنحن احق الناس و اولاهم به [۱۷۷] .بدین ترتیب، مشخص می شـود که اصولاًـ ممکن نبود در این آیه، اولی الاـمر، هم چون خـدا و رسولش(ص) مرجع رفع اختلاـف قرار گیرنـد؛ زیرا خود اولی الاـمر نیز از موارد نزاع در آیه است که دربـاره آن، پیش بینی وقوع درگیری در میان مسـلمانان شـده است؛ اما در این جا این ایراد مطرح است که اهمیت مسـأله اولی الامر اقتضا دارد که خداونـد در مورد دیگری مردم را به آنان ارجاع داده باشـد و آنـان، هم چون قرآن و پیامبر اکرم(ص) مرجع اصـلاح امورامت باشـند.پاسخ این اشـکال، در آیه دیگری در قرآن کریم نهفته است که در آن، مسـأله، اولی الاـمر بـار دیگر مطرح شـده است. در آیه ۸۳ سوره نسـاء، اولی الاـمر، هم چون پیامبر اکرم(ص) مرجع فهم امور جـاری در جـامعه اسـلامی، که برای مردم اهمیت فوق العـاده ای دارد، قرار گرفته انـد تا خیر و صـلاح مردم را تشـخیص دهنـد. این آیه شـریفه، در بردارنـده نکته جالبی نیز هست و آن این که هر کـدام از رسول و اولی الامر، جـداگانه با یـک حرف «الی» به فعل «ردّ» منسوب شـده انـد و این، حکایت از اسـتقلال اولی الامر در مرجع بودن در امور دارد که به طور مسـتقل به اصـلاح امور مردم می پردازنـد و نیز حکـایت از شـأن مسـتقل اولی الاـمر در جـامعه دارد که آنـان جزء کارگزاران حکومت نبوی محسوب نمی شوند، بلکه اگر در زمان پیامبر اکرم(ص) باشـند، خود دارای چنان مرتبه ای هستند که می توانند هم چون آن حضرت به اداره امور بپردازند و پس از آن حضرت نیز صلاحیت

به دست گرفتن رهبری امت را به طور مستقل دارند:(فإذا جاءهم امرمن الامن او الخوف اذاعوا به ولو ردّوه الی الرسول و الی اولی الامرمنهم لعلمه الّذین یستنبطونه منهم).در این دو آیه، اولی الامر مصادیق یک سانی دارد؛ زیرا تقریباً همه مصداق هایی که به اولی الامر در آیه اول نسبت داده شده، در این آیه نیز آمده است [۱۷۸] و در هر دو، آنان در کنار پیامبر(ص) و هم شأن او قرار گرفته اند. بالاتر از همه، اولی الامر در هر دو آیه، معصوم هستند؛ زیرا همان طور که قبلاً گفتیم، در آیه اول، اطاعت مطلق از آنان واجب شده و چنین اطاعتی جز از معصوم، قبیح است و در این آیه، فهم آنان، از خطا و اشتباه مصون معرفی شده است و واضح است که غیر معصوم، اگر چه به والاترین مقام علم و تقوا نیز دست یابد، فهم او از خطا و اشتباه مصون نیست ونمی توان قاطعانه حکم کرد که او هر مسأله ای را می فهمد و درباره آن، علم پیدا می کند، در حالی که در این آیه، نه تنها قرینه ای بر احتمال اولی الامر وجود ندارد، بلکه بر علم آنان به امور، تأکید شده است. شیخ طوسی پس از احتمالات مختلف درباره اولی الامر، می گوید:و الاول (ائمه(ع)) اقوی لانه تعالی بین انّهم متی ردّوه الی اولی الامر علموه و الرّد الی من لیس بمعصوم لا یوجب العلم لجواز الخطا علیه بلاخلاف سواء کانوا امراء السرایا او العلماء. [۱۷۹] .

شناخت اولی الامر و معصوم در قرآن کریم

نظریه عصمت اولی الامر و انحصار آن درمصداق های خاص، با شناخت آنان از طریق کتاب و سنت ارتباط مستقیم دارد؛ زیرا این دو تنها مرجع

رفع نزاع در این مورد هستند و اگر اولی الامر در این دو معرفی نشده باشد، این نظریه، خود به خود کنار گذاشته می شود. در این جا به بررسی شناخت اولی الامر در قرآن کریم می پردازیم و در بحث های آینده، به طور مفصل در ضمن روایات درباره حاکمیت سیاسی معصومین(ع) از سنت پیامبر(ص) در این زمینه بحث خواهیم کرد.قرآن کریم غیر از بیان درخواست خداوند از همه مردم برای دوری از پلیدی ها و زشتی ها:(انّ اللّه یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی...). [۱۸۰] .اراده خاصّ خداوند برای مبرا کردن «اهل بیت» از پلیدی را بیان کرده است:(انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا). [۱۸۱] .اصل رجس مطلق مخلوط شدن چیزی با چیز دیگری است که بر پلیدی نیز، چون نوعی اختلاط است، صدق می کند. [۱۸۲] بعضی از اهل لغت، آن را به معنای مطلق پلیدی گرفته اند. [۱۸۳] پس رجس، هر پلیدی را شامل می شود و مواردی مانند اعمال قبیح و گناه [۱۸۴] و شک، [۱۸۵] که در کتاب های مختلف بیان گردیده، مصداقی از آن محسوب می شود. طبری از قتاده درباره معنای رجس در این آیه، نقل می کند:فهم اهل بیت طهّرهم اللّه من السوء و خصّهم برحمه منه. [۱۸۶] .بدین ترتیب، وقتی در آیه تطهیر، جنس پلیدی از اهل بیت نفی شده است، آنان دیگر به هیچ نوع آلودگی ظاهری و باطنی ملوّث نمی شود و عمل آنان با گناه و زشتی، و علم آنان با جهل و خطا در نمی آمیزد. شیخ طوسی احتمالی راکه بعضی علمای اهل سنت درباره اراده خداوند در این

آیه مطرح کرده و گفته اند که مقصود این است که خداوند اهل بیت را از طریق انجام اعمال صالح، پاک و طاهر می گرداند، باطل می دانـد؛ زیرا این طریق، مخصوص اهل بیت نیست و همه انسان ها و دست کم، همه مؤمنان از آن بهره منـد می شونـد، در حالی که در این آیه، با کلمه «انّما» چنین اراده ای مخصوص آنان شـده است. پس این اراده ای ویژه، درباره آنان است که موجب عصمت ایشان می گردد؛ زیرا چنین اراده ای حتماً تحقق می یابد. [۱۸۷] .

اهل بیت و رابطه آن با اولی الامر

بیش تر مفسران اهل سنت، [۱۸۸] زنان پیامبر(ص) را از اهل بیت می دانند؛ زیرا این خطاب به اهل بیت، در ضمن دستورهایی ویژه به زنان پیامبر(ص) قرار دارد و پیش از این خطاب، چنددستور به آنان و پس از آن نیز چند دستور دیگر آمده است، هر چنـد آنان به دلیل ضـمیرمذکّر در «عنکم»، نظر عکرمه را، که اهل بیت را تنها زنان پیامبر(ص) می دانـد، [۱۸۹] ردمی کنند و عده ای از آنان حضـرت علی، فاطمه، حسن و حسـین(ع) را نیز از اهل بیت معرفی می کنند [۱۹۰] و عده دیگری گفته اند که هر کس صـدقه بر او حرام است، یعنی همه بنی هـاشم از اهل بیت هسـتند. [۱۹۱] .اما روایات بسـیاری که از طریق شیعه و اهل سنت از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است، تنها حضـرت علی، حضـرت فاطمه، امام حسن و امام حسـین(ع) را مصداق اهل بیت می دانـد. دسته ای از این روایات، که خود به تنهایی متواتر است، از ام سـلمه و عایشه وافراد دیگر، سـبب نزول این آیه رانقل می کند که پیامبر(ص) این چهارنفر را در زیر کساء جمع کرد، پس از نزول آیه، به آنان

اشاره کرده و فرمود: «اینها اهل بیت من هستند».وقتی ام سلمه و عایشه می پرسند: آیا ما نیز از اهل بیت هستیم، با پاسخ منفی حضرت، روبه رو می شوند، هر چند پیامبر(ص) آنان را بر طریق خیر و صلاح می داند. [۱۹۲] .در دسته دیگری از روایات، [۱۹۳] نقل شده است که پیامبر اکرم(ص) به مدت شش یا هفت ماه پس از نزول این آیه، هر روز صبح، هنگام رفتن برای نماز، بر در خانه حضرت علی و حضرت فاطمه(ع) می آمده و به آنان خطاب می کرده است:الصلاه یا اهل البیت! انمّا یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت.بدین ترتیب، به نظر می رسد با توجه به این روایات، اختصاص عنوان اهل بیت به حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین(ع) روشن باشد؛ ولی درباره اولی الامر، حتی نظر اهل سنت نیز کافی است؛ زیرا وقتی عصمت اهل بیت و اولی الامر را در نظر بگیریم، اولی الامر در میان اهل بیت قرار دارد و به یقین، زنان پیامبر(ص) اولی الامر نیستند؛ زیرا یکی از شرایط حاکم، نزد شیعه و اهل سنت، مرد بودن است و در خصوص زنان پیامبر(ص) در همین آیات، آنان از خارج شدن از خانه منع شده اند. پس چگونه می توانند اولی الامر باشند و هیچ کس نیز چنین نظری را بیان نکرده است.در پایان ذکر این نکته ضروری است که روایات مختلف بسیاری، که از حد تواتر نیز گذشته است، مصداق اولی الامر را تعیین کرده است و منحصراً دوازده امام معصوم(ع) که شیعه به آنان معتقد است، مصداق آن معرفی گردیده اند. این مسأله، هم درباره آیه ۵۳ سوره نساء وجود دارد و

هم درباره آیه ۸۳. خود این روایات نیز که در آن ها به آیات تطهیر و آیه ولایت استشهاد شده شاهد گویای بیان عصمت و مصداق اولی الامر هستند. [۱۹۴] .

حاکمیت سیاسی ائمه و ولایت در آیه (انّما ولیکم اللّه)

اشاره

آیه دوم درباره حاکمیت سیاسی ائمه(ع)، ولایت «الّذین آمنوا» با اوصاف خاصی را در کنار ولایت خداوند و پیامبر اکرم(ص) مطرح می کند:(انّما ولیّکم اللّه و رسوله و الّذین آمنوا الّذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه وهم راکعون). [۱۹۵] .هر چند این تنها آیه ای نیست که ولایت مؤمنان را مطرح می کند، ولی شکل خاص آیه، موجب شده که مفسران شیعه و اهل سنت، هم درباره ولایت و هم درباره «الّذین آمنوا» بحث کنند. البته روایاتی که در شأن نزول آیه نقل شده نیز سهم عمده ای در طرح این بحث ها داشته است.همه مفسران شیعه، ولایت در این آیه را به معنای تصرف در امور دانسته اند و بر اختصاص «الّذین آمنوا» به حضرت علی(ع) و تعمیم آن به دیگر ائمه(ع) تأکید دارند. [۱۹۶] در مقابل، مفسران اهل سنت، ولایت رابه معنای نصرت گرفته و «الّذین آمنوا» را شامل همه مؤمنان می دانند. [۱۹۷] البته به خاطر روایات بسیاری که آیه را مخصوص حضرت علی(ع) می دانـد، آنان این احتمال را یا صرفاً ذکر کرده و گذشته اند [۱۹۸] و یا به رد آن پرداخته انـد. [۱۹۹] .هر دو گروه برای مدعای خود، به شواهدی در خود این آیه و آیات دیگر و روایات استنادکرده اند. اهل سنت با اعتراف به کاربرد ولایت در معنای تصرف در امور اجتماعی، [۲۰۰] چون این آیه در بین آیاتی قرار گرفته که درباره ولایت گرفتن مشرکان و کافران است و ولایت در این موارد را به معنای نصرت

می داننـد، درباره ولایت در این آیه نیز همین گونه حکم می کننـد. [۲۰۱] آنان هم چنین به دلیل نسبت ولایت در این آیه به «الذین آمنوا» و شمول این تعبیر بر همه مؤمنان، این آیه را با آیه (المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض) [۲۰۲] هم معنا می داننـد و چون رابطه ولایـت در آیه دوم، رابطه نصـرت و دوستی مؤمنـان بـا همـدیگر است، نه رابطه تصـرف در امور به معنای رهبری امور اجتماعی، نتیجه می گیرنـد در آیه مورد بحث نیز همین رابطه مورد نظر است.علمای شـعیه بر ادعای خویش به دو قسـمت از آیه اسـتدلال می کنند: اول «الّذین آمنوا». آنان معتقدند که این تعبیر، با توجه به اوصاف خاصـی که برای آن آمده است (الذّین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون) به شخص یا اشخاص خاص، در واقعه ای مشخص اشاره دارد، زیرا جمله «و هم راکعون» حـالت خاص صـدقه دادن در هنگام نماز را بیان می کنـد [۲۰۳] و صـدقه دادن در حال رکوع در نماز، عمل مسـتحبی خاصـی نیست که مردم با انجام دادن آن، به صـفت خاصی نایل شوند. [۲۰۴] .دوم «ولیّ». آنـان در این باره، با توجه به سـیاق آیه، که در آن «ولی»به ضـمیر «کم» اضافه شده و همه مؤمنان را مخاطب قرار داده است و سپس بعد از خداوند متعـال و پیامبر اکرم (ص) «الّـذین آمنوا» را به عنوان مصـداقی از «ولی» معرفی می کنـد، می گوینـد که اگر مقصود از «الّـذین آمنوا»، همه مؤمنـان باشـد، اتحـاد مولی و مولی علیه لازم می آیـد و هر کسـی ولی خود می شود؛ اما اگر فرد یا افراد خاصـی مصداق آن باشد، این مصداق از مؤمنان، هم

چون پیامبر(ص) از جمع مؤمنان خارج فرض شده و ولیّ آنان قرار می گیرد. [۲۰۵] .

معنای ولایت در آیه (انما ولیکم اللّه...)

اینک به بررسی آیه شریفه با توجه به این دو نظر می پردازیم. قبلاً درباره معنای ولایت، به تفصیل سخن گفتیم و نتیجه گرفتیم که ولایت، بیش از یک معنا ندارد. [۲۰۶] این معنا نحوه ای ارتباط خاص بین افراد بود که به تأثیر گـذاری افراد بر همدیگر و نحوه ای از تسلط بریکـدیگر می انجامیـد، هر چند که این تأثیرگذاری و تسلط، بر اساس جهت ارتباط حاصل شده بین آنان، متفاوت می شد و گاهی تنها تسـلط یک دوست بر دوستش، گاهی تسلط یک هم پیمان بر هم پیمان خود و گاهی تسلط یک مولی بر بنـده و اقسـام دیگری را در پی داشت. بـدین ترتیب، به کار بردن این کلمه در موارد مختلف و بین افراد گوناگون، نه مـوجب می شود که این کلمه در دو معنـا به کـار رود و نه وجهی برای یـک سـان بودن آثـار آن وجود دارد و همـان طور که محبت در یک معنا به کار می رود، ولی دارای مراتب مختلف و آثار مختلف است، ولایت نیز دارای یک معنا و مراتب و آثار مختلف است. از این رو، هر چنـد آیه مورد بحث، در بین چنـد آیه قرار گرفته است که همه از ولایت بحث می کنـد و به طور یقین، در مواردی که ولاـیت کـافران بر مؤمنـان مطرح است، تنهـا نحوه ای از تسـلط به واسـطه هم پیمانی بر یاری و نصـرت و دوستی مقصود است، نه رهبری اجتمـاع و به دست گرفتن زمـام امور و قانون گـذاری؛ اما این نمی توانـد دلیل باشـد که وقتی ولایت به خداوند متعال

و پیامبر اکرم(ص) نسبت داده می شود نیز همین رتبه از ولایت، با همان آثار، مورد نظر باشد و نه رتبه والاتری که آن آثار نیز در ضمن آن تحقق می یابد.

تفاوت معنای ولایت در آیه (انما ولیکم اللّه...) و آیات قبل و بعد

دو تفاوت مهم در بیان ولایت، در این آیه و آیات قبل و بعد آن، گواه بر تفاوت رابطه ولایی در این آیات است. در آیات قبل و بعد، ولایت به صورت جمع (اولیاء) به کار رفته است و حتی در آیه (المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض) که علمای اهل سنت ولایت در آن را شبیه ولایت در این آیه می دانند، نیز همین گونه است، در حالی که آیه مورد بحث، از «ولی» به صورت مفرد سخن می گوید.مفسران شیعه و اهل سنت، [۲۰۷] مفرد بودن را بدین علت می دانند که قرآن کریم می خواهد این ولایت را برای خداوند، بالاصاله و برای پیامبر(ص) و مؤمنان، به تبع او قرار دهد و صورت جمع (انما اولیاءکم) این مطلب را نمی رساند. آیا کدام رتبه از ولایت تصویر درستی از اصلی بودن ولایت درباره خداوند، و تبعی بودن آن درباره پیامبر(ص) و مؤمنان به ما ارائه می دهد؟ آیا می توان تصور کرد که یاری مؤمنان به همدیگر، تابع و فرع یاری خداوند باشد، در حالی که نخست مؤمنان به یاری همدیگر و یاری خداوند بر می خیزند و آن گاه خداوند نصرت خود را شامل حال آنان می کند؟(ان تنصروا اللّه ینصرکم و یثبّت اقدامکم). [۲۰۸] .اگر خدا را یاری کنید، او هم شما را یاری می کند و قدمهای شما را پا برجا می کند.(وزلزلوا حتی یقول الرسول و الّذین آمنوا متی نصراللّه الا انّ نصراللّه قریب). [۲۰۹] .علامه طباطبائی درباره نسبت

ولایت به معنای نصرت پیامبر اکرم(ص) می فرماید:هرگز نمی توانیم مؤمنان را جدا از پیامبر(ص) تصور کنیم و آنان را دارای خصوصیتی بدانیم که پیامبر(ص) یاور آنان باشد و در قرآن کریم نیز چنین تعبیری نیامده است، بلکه یا همه مؤمنان، اعم از پیامبر(ص) وظیفه دارند دین را یاری کنند و در صورت جدا شدن پیامبر(ص) از آنان، وظیفه مومنان است که او را یاری کنند. [۲۱۰] .بدین ترتیب، تنها ولایتی که اصالت درمورد خداوند و تبعیت در مورد دیگران را می توان به آن نسبت داد، ولایت تکوینی و تشریعی او است. این ولایت حاکمیت مطلق خداوند بر جهان است (ان الحکم الا للّه) که پیامبران(ص) و بندگان شایسته اش نیز به تبع و با اذن او، دارای آن هستند و چنین ولایتی را تنها عده معدودی از مؤمنان می توانند داشته باشند، نه همه آنان. پس مقصود از «الّذین آمنوا» نیز فرد یا افراد خاصی هستند.تفاوت دوم بین ولایت، در این آیه و آیات پیرامون آن، اعتباری بودن ولایت در آن ها و حقیقی و واقعی بودن آن در این آیه است. در آن آیات در همه آیاتی که رابطه ولایی بین مؤمنان و کافران مطرح می شود از این که مؤمنان کافران را اولیا قرار دهند، نهی شده است:(یا ایّها الّذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء...) [۲۱۱] .ای مؤمنان، یهود و نصارا را ولی نگیرید....پس این رابطه، به دست خود مؤمنان است، آنان می توانند کافران را اولیا قرار دهند و خداوند آنان را از چنین کاری نهی کرده است؛ ولی آیه مورد بحث، از یک واقعیت خبر می دهد و چه مؤمنان بخواهند و چه نخواهند، چنین ولایتی

وجـود دارد و در ولاـیت تشـریعی، آن را این گـونه می توان تصور کرد که آنـان چنین حقی از سوی خداونـد دارنـد وممکن است مردم آن را بپذیرنـد یـا نپذیرنـد؛ همانطور که ولایت تکوینی و تشـریعی در اختیار خداونـد است. هر چنـد کافران اختیار دارنــد کـه آن را نپذیرنــد.البته رابطـه ولاـیی بیـن مؤمنـان و نیز بیـن کـافران؛ امری حقیقی و واقعی اسـت، نـه اعتبـاری و قرار دادی.قرآن کریم نیز در هنگـام بیـان این رابطه، از واقعیتی خبر می دهـد:(المؤمنون و المؤمنات بعضـهم اولیاء بعض....). [۲۱۲] .مردان و زنـان بـا ایمـان، بعضـی، ولی بعضـی دیگرنـد.ما نیز قصـد نـداریم بین آیه مورد بحث و این آیه، از این جهت تفاوت بگـذاریم، بلکه این تفـاوت، اتحاد رتبه ولایت و آثار آن را بین آیه مورد بحث و آیات پیرامون آن، که دارای ولایتی اعتباری اند، از بین می برد و با توجه به نسبت ولایت حقیقی دراین آیه به خداوند و پیامبر(ص) ولایت «الّذین آمنوا» نیز از همین سنخ اسـت، نـه از سـنخ ولاـیت حقیقی، که بین مؤمنـان است و در آیه ۷۱ سـوره تـوبه، به آن اشـاره شـده است و افراد دارای چنین ولایتی، از لحاظ مقام و رتبه باید هم سنخ پیامبر اکرم(ص) باشند

احتمالات در الّذین آمنوا با توجه به قید و هم راکعون

بـا این که تعبیر «الّـذین آمنوا» همه مؤمنان را شامل می شود و قرآن کریم در صـدها آیه، مؤمنان را با آن نام برده است، اما در این آیه، خصوصـیتی به آن نسـبت داده شـده که در هیـچ آیه دیگری نیامـده است.جمله «و هم راکعون» قیدی است که حالت «الّذین آمنوا» و خصوصیات آنان را در کنار «یقیمون الصلوه» و «یؤتون الزکوه» بیان می کند. این قید

برای همه مفسـران، سؤال برانگیز بوده است. آنـان بـا مواجه شـدن با این پرسـش که قیـد به چه منظوری آمـده است، به پاسـخ گویی به آن پرداخته اند. مفسران اهل سنت دو پاسخ به این پرسش داده اند:اول این که رکوع به معنای مطلق خضوع و خشوع است و به وسـیله آن، منافقان از «الّذین آمنوا» خارج می شوند؛ زیرا هرچند آنان نیز مانند دیگر مسلمانان نماز می خوانند، ولی چون در نمـاز خود بـا کسـالت و بی نشاط هسـتند و نمازشان خشوع نـدارد، قرآن کریم با این قیـد، آنان را خارج کرده است. [۲۱۳] .دوم این که مسلمانان در هنگام نزول آیه، در مسجد، حالت های مختلفی داشتند. بعضی نمازشان را تمام کرده بودند و بعضـی در حال رکوع بودنـد و بعضـی در حالت قیام، و خداونـد می خواسـته است همه آنان در آیه داخل شونـد. پس بعـد از گفتن اصـل برپـایی نماز، حالت خاص رکوع را نیز گفته است. [۲۱۴] .پاسخ دوم، در این شـکل مطرح شده بسیار مبهم است؛ زیرا مگر همه مؤمنان در هنگام نزول آیه، در مسـجد بوده انـد که آیه شـریفه بخواهـد همه آنان را با بیان قیودی یاد کند و چه خصوصـیتی در رکوع بوده که تنها آن آمده است؛ زیرا به احتمال زیاد، بعضـی از آنان در حالت قیام بوده و بعضـی در سجده بوده انـد و «یقیمون»به معنـای برپاکننـدگان نماز، هر چنـد شامل این نماز گزاران می شود، ولی شامل راکعین نیز هست؛ اما از روایات شأن نزول آیه، مشـخص می شود که این ابهام، از قطعه قطعه کردن این روایات نشأت گرفته و در حقیقت، این پاسـخ، بخشی از روایتی است که در آن آمده

است:عن ابن عباس، قال: خرج رسول اللّه(ص) الی المسجد و الناس یصّلون بین راکع و ساجد و قائم و قاعد، و اذا مسکین یسأل، فدخل رسول اللّه(ص) فقال: «اعطاک احد شیئا؟» قال: نعم. قال:«من؟» قال: ذلک الرجل القائم. قال: «علی ای حال اعطاکه؟» قال: و هو راکع. قال: «ذلک علی بن ابی طالب». قال: فکبّر رسول اللّه(ص) عند ذلک.... [۲۱۵] .اما پاسخ اول نیز دارای نقص عمده ای است؛ زیرا طبق آن، تعبیر «الذین آمنوا» شامل منافقان نیز هست وحتی اوصافی مانند «یقیمون الصلوه» و «یؤتون الزّکوه» نیز آنان راشامل می شود [۲۱۶] و تنها قید «و هم راکعون». آنان را؛««ه ه خارج می کند، در حالی که در قرآن کریم از نماز منافقان به «یقیمون الصلوه» تعبیر نمی شود، بلکه درباره آنان دو تعبیر به کار رفته است:(و اذا قاموا الی الصلوه قاموا کسالی). [۲۱۷] .(و لایاتون الصلوه الاّ و هم کسالی و لاینفقون الاّ و هم کارهون). [۲۱۸] .منافقان همیشه در مقابل مؤمنان قرار می گیرند و هیچگاه تعبیر«الّذین آمنوا» درباره آنان به کار نمی رود:(و لیعلمنّ اللّه الذین آمنوا و لیعلمنّ المنفقین). [۲۱۹] .(المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض...). [۲۲۰] .(و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض...). [۲۲۱] .و ایمان مخصوص قلب انسان است و منافق در باطن، کافر است، هر چند اظهار ایمان می کند:(قالت الاعراب آمنّا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لمّا یدخل الایمان فی قلوبکم). [۲۲۲] .هر چند برای رکوع، به معنای خشوع نیز می توان در این آیه، تصویر صحیحی ارائه کرد، این گونه که «الّذین آمنوا» همه مؤمنان را شامل می شود و این قیدهای سه گانه، آن رامخصوص گروه خاصی از مؤمنان می کند؛ زیرا درجات ایمان متفاوت

است و گروه های متفاوت با رتبه های متفاوتی در میان مؤمنان وجود دارند که یک دسته از آن ها خاشعین هستند:(و المؤمنین و المؤمنت والقنتین و القنتت... و الخشعین و الخشعت). [۲۲۳] .و در این آیه، خداوند این گروه از مؤمنان را «ولی» برای مؤمنان دیگر قرار داده است.اما در این تصویر، معنای درستی برای ولایت نمی یابیم؛ زیرا ولایت در رتبه نصرت و دوستی میان همه مؤمنان است و در رتبه رهبری اجتماعی نیز باید به صورت واضحی بیان گردد، نه با صفتی مانند خشوع که صفتی درونی، و شناخت آن بسیار مشکل است. از سوی دیگر چنین طرحی را هیچ کس ارائه نداده است.مفسران از سدی نقل کرده اند که هم «الّذین آمنوا» را شامل همه مؤمنان می داند و هم می گوید که حضرت علی(ع) بود که انگشترش را در حال رکوع به فقیر بخشید:قال: ثم اخبرهم بمن یتولاهم فقال: (انّما ولیکم اللّه و رسوله و الّذین یقیمون الصّلوه و یؤتون الزکوه وهم راکعون) هؤلاء جمیع المؤمنین و لکن علی بن ابی طالب مربه سائل و هو راکع فی المسجد فاعطاه خاتمه. [۲۲۴] .برای این کلام، دو وجه می توان بیان کرد: اول این که او می خواهد بگوید: «الّذین آمنوا» عام است و با جمله «وهم راکعون» حضرت علی(ع) به عنوان مصداقی از آن ذکر شده است و این آیه از موارد ذکر خاص بعد از عام است. دوم این که هر چند الّذین آمنوا عام است و با در نظر گرفتن قیدهای آن نیز باز می تواند گروهی از مؤمنان را شامل شود؛ ولی در زمان نزول آیه، تنها یک مصداق داشت؛ زیرا فقط حضرت علی(ع) بود که انگشتر خویش

را به فقیربخشید.وجه اول با آیه شریفه سازگار نیست؛ زیرا جمله «و هم راکعون» حال است [۲۲۵] و حالتی از «الّذین آمنوا» رابیان می کند و هر دو، یک مصداق بیش تر ندارند. ضمیر «هم» نیز به «الّذین آمنوا» بر می گردد و هر دو تعبیر در آیه، به صورت جمع آمده است. پس نمی توان یکی را بر همه مؤمنان حمل کرد و دیگری را بر مصداقی از آن.

جمع بودن «الذین آمنوا» با این که یک مصداق بیش تر ندارد

وجه دوم، همان نظر شیعه درباره این آیه است به همراه پاسخ این اشکال، که جمع بودن «الّذین آمنوا» و قیدهای آن را با انطباق بر حضرت علی(ع) سازگار نمی داند؛ زیرا همان طور که در این وجه آمده است و مفسران شیعه نیز آن را بیان کرده اند، [۲۲۶] الفاظ آیه در معنای خود، به کار رفته است؛ ولی این معنا در زمان نزول، تنها یک مصداق داشته است و چنین کاربردی نه تنها جایز، بلکه نمونه های بسیاری در کلام عرب و قرآن کریم دارد.وجوهی نیز برای جمع آمدن «الّذین آمنوا» با این که در آن زمان، مصداق واحدی داشته، بیان شده است.زمخشری در این باره می گوید:فان قلت: کیف صحّ ان یکون لعلیّ(ع) و اللفظ لفظ جماعه؟ قلت: و جی ء به علی لفظ الجمع و ان کان السبب فیه رجلًا واحداً، لیرغب الناس فی مثل فعله فینالوا مثل ثوابه، و لینبه علی انّ سجیّه المؤمنین یجب ان تکون علی هذه الغایه من الحرص علی البرّ و الاحسان و تفقد الفقراء. [۲۲۷] .در این وجه، مشخص نشده که ثواب حضرت علی(ع) چه بوده است که دیگر مردم نیز با انجام کار او می توانند به آن دست یابند. آیه با خطاب به

مؤمنان، ولایت را به خداوند متعال و پیامبر اکرم(ص) و حضـرت علی(ع) نسبت داده است. این ولایت، با توجه به خاص بودن «الّذین آمنوا» ولایت حکم و تصرف در امور است؛ زیرا همان طور که قبلاً گفتیم، ولایت نصرت و محبت، عمومی است. حال آیا مؤمنان با انجام چنین کاری می تواننـد به چنین ولایتی دست یابند؟ این مطلبی است که اصـلاً در آیه شـریفه مطرح نیست، بلکه حصـری که در آیه آمـده است، آن را نفی می کنـد. هر چنـد در تاریـخ آمـده است که افرادی برای دست یافتن به چنین مقامی و قرار گرفتن مصداقی از آیه، با تمهیداتی می خواسـته اند کاری کنند که آنان نیز در حال رکوع، به فقیر صدقه بدهند؛ ولی موفق نشـده انـد.از طریق شـیعه، روایات بسـیاری نقل شـده است که علت جمع بودن را تعمیم آیه شـریفه به دیگر ائمه(ع) بیان می کنـد. در روایتی حسـین بن ابی العلاءاز امام صادق(ع) روایت می کند:قال: ذکرت لابی عبداللّه(ع) قولنا فی الاوصـیاء انّ طـاعتهم مفروضه. قـال: فقال: نعم، هم الّـذین قال اللّه تعالی: (اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم) و هم الّـذین قال اللّه عزّوجـلّ: (انّما ولیّکم اللّه و رسوله والّـذین آمنوا). [۲۲۸] .در روایت دیگری زراره از امـام بـاقر(ع) نقل می کنـد:سألته عن قول اللّه عزّوجـل: (و مـا ظلمونـا و لکن کانوا انفسـهم یظلمون). قال: انّ اللّه تعالی اعظم و اعزُّ و اجلُّ و امنع من ان یظلم و لکنّه خلطنـا بنفسه، فجعل ظلمنا ظلمه و ولایتنا ولایته حیث یقول: (انما ولیّکم اللّه و رسوله و الّـذین آمنوا)؛ یعنی الائمّه منّا. [۲۲۹] .از این رو، روایتی را که کتاب های اهل سنت به امام باقر(ع)،

نسبت داده شده که ایشان در پاسخ سؤال از معنای این آیه، فرموده اند: «علیٌ من المؤمنین» [۲۳۰] باید بر طبق روایات بالا معناکرد، نه آن گونه که قرطبی برداشت کرده است که «الذین آمنوا» همه مؤمنان را شامل می شود.

حاکمیت سیاسی ائمه از نظر اختصاص امامت به آنان

اشاره

آیه ۱۲۴ سوره بقره، از آیاتی است که می توان برای اثبات حاکمیت سیاسی ائمه معصومین(ع) به آن استدلال کرد. در این آیه شریفه، حضرت ابراهیم(ع) پس از تحمل آزمایش هایی از سوی خداوند، به مقام امامت نصب می شود. آن گاه از سوی او درخواستی مطرح می شود که آیا فرزندان مرا نیز به این مقام دست رسی هست یا نه؟ و پاسخ می شنود که ظالمان راهی به سوی مقام امامت ندارند:(واذا ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فاتمهنّ قال انی جاعلك للناس اماما، قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین).در این آیه شریفه، محور اصلی بحث درباره حاکمیت سیاسی معصومین(ع) بر درخواست حضرت ابراهیم(ع) و پاسخ خداوند مبتنی است. البته در این آیه، در این باره نیز بحث شده است که آیا مقصود از امامت حضرت ابراهیم(ع) مقام نبوت او بوده است یا نه؟ علامه طباطبائی به بررسی سخن بعضی مفسران پرداخته است که مقصود از امامت حضرت ابراهیم(ع) را همان نبوت او دانسته اند و با قراین و شواهد بسیار، آن را رد می کنند؛ زیرا قضیه امامت، در آخر عمر حضرت ابراهیم(ع) بوده است و نبوت او از زمان جوانی آغاز شده است، زمانی که نزد عمویش، آذر زندگی می کرده است و امامت او در زمانی بوده است که دارای فرزندان بوده است و از این رو، او مقام امامت را برای ذریه اش درخواست کرده است. [۲۳۱] .اما به نظر

می رسد که رازی و هم فکران او، که به طرح این بحث، یعنی اتحاد مقام امامت و رسالت، در حضرت ابراهیم(ع) پرداخته اند در صدد نبوده اند که بگویند: معنای کلمه امامت و رسالت، یک سان است و حتی نمی خواسته اند بگویند که این دو یک مقام هستند. فخر رازی، هر چند در رویارویی با مشکل امامت و نبوت حضرت ابراهیم(ع) می گوید که چون انبیا مقتدای مردم هستند و مردم از آنان تبعیت می کنند، پس امامت حضرت ابراهیم(ع) همان نبوت او است، اما بلافاصله تصریح می کند:انّ قوله «للناس اماما» یدل علی انه تعالی جعله اماما لکل الناس و الذی یکون کذلک لابّد و ان یکون رسولاً من عند اللّه مستقلاً بالسرع لانه لوکان تبعأ لرسول آخر لکان ماموما لذلک الرسول و لا اماما...و الخلفاء ایضا ائمه لانهم رتبوا فی المحلّ الذی یجب علی الناس اتباعهم و قبول قولهم و احکامهم و القضاه و الفقهاء ایضاً ائمه لهذا المعنی و الذی یصلّی بالناس یسمّی ایضا اماما لان من دخل فی صلاته لزم الأتمام به...فثبت بهذا انّ اسم الامام لمن استحق الاقتداء به فی الدین. [۲۳۲] .این سخن رازی، سه قسمت دارد. در قسمت اول، بین دو دسته از رسولان الهی فرق می گذارد: رسولانی که دین مستقل داشته اند و رسولانی که تابع دین دیگری بوده اند. او دسته اول از رسولان را امام می نامد. پس بر طبق این بخش از سخن او، هر رسولی امام نیست و این درست منطبق با آن چیزی است که در روایات شیعه نیز وارد شده است که حضرت ابراهیم(ع) نخست رسول بود و سپس به مقام امامت رسید. در ادامه سخن، رازی خلفا را نیز

امـام می نامـد؛ زیرا آنـان در جایگـاهی قرار گرفته انـد که بر مردم لازم است از آنـان تبعیت کننـد و سـخن و احکـام آنان را بپذیرنـد.او سـپس قاضـی، فقیه و امام جماعت را نیز امام می داند؛ زیرا همه این مصادیق، در این معنا، که مورد ا قتدا هسـتند و مردم از آنـان تبعیت می کننـد، مشترکنـد. بـدین ترتیب، او معنـای امامت را اقتـدا و تبعیت در امور دینی و اجتماعی معرفی می کنـد.بنابراین، هویـدا است که هیچ کس نمی خواهد با یک سان شـمردن معنای لغوی امامت و رسالت و حتی با اتحاد این دو مقـام، مشـکل رسـالت و امـامت حضـرت ابراهیم(ع) را حل کنـد؛ اما فخر رازی چون توجه داشـته است که مسأله رهبری دینی واجتماعی، درمعنای امامت نهفته است و رسالت نیز چنین لازمه ای را در بر دارد، دچار مشـکل شده است که چگونه حضـرت ابراهیم(ع) پس از این که رهبر جـامعه و مردم بوده است، دو بـاره به رهبری نصب شـده است؟ او این مشـکل را این گونه حل کرده است که رسـالت حضـرت ابراهیم(ع) یک رسالت کامل بوده و دین او تابع هیـچ دینی نبوده است، در حالی که رسولان غیر امـام، دینشـان تـابع دین دیگری بوده است.امـا به نظر می رسـد که لازم نیست برای حل این مشـکل، مقام امامت و رسالت حضـرت ابراهیم(ع) را یکی دانست؛ زیرا این احتمـال قوی است که او پیش از رسـیدن به مقام امامت، تنها رهبری یک اجتماع محـدود و کوچـک را بر عهـده داشـته است و پس از نیل به مقام امامت، رهبری عمومی و کلی جامعه را برعهـده گرفته است. این نکته، در آیه شریفه نیز آمده است که

می فرماید:«ما تو را امام مردم قرار دادیم».

حقیقت امامت و شرایط آن

اما دلالت آیه شریفه نصب حضرت ابراهیم(ع) به مقام امامت، بر حاکمیت سیاسی معصومین(ع) با توجه به معنای لغوی و عرفی امامت، و تفاوت مطرح شده میان امامت و رسالت، بر اساس مقدمات ذیل، واضح است:۱. امامت حقیقتی است که رهبری دینی و اجتماعی مردم، در آن نهفته است و این کم ترین رتبه تحقق امامت در لغت و عرف است وامامت در آیه شریفه نیز از این معنای لغوی خارج نیست، هر چند ممکن است شرایطی برای آن، از لحاظ شرع، معتبر باشد؛ ولی در معنای دیگر به کار نرفته است. از این رو است که با توجه به پذیرش ضمنی درخواست حضرت ابراهیم(ع) از سوی خداوند، در روایتی آمده است:فلم یزل بنو اسماعیل ولاه الامر یقیمون للناس حجّهم و امر دینهم یتوارثون کابر عن کابر حتی کان زمن عدنان بن ادد. [۲۳۳] .فرزندان اسماعیل همواره والیان امر بودند و حج و امور دینی مردم را اداره می کردند و این مقام را یکی پس از دیگری به ارث می بردند تا زمان عدنان بن ادد.این روایت، مقام امامت درخواستی حضرت ابراهیم(ع) را به مقام ولایت امر تفسیر کرده است و اجابت درخواست حضرت ابراهیم(ع) را یادآور شده است که فرزندان صالح او مقام امامت جامعه اسلامی را پشت در پشت، بر عهده داشته اند.۲. هر چند رهبری دینی و اجتماعی، در هر دو مقام رسالت و امامت نهفته است، ولی این دو هیچ تلازمی با هم ندارند و تفکیک پذیرند. پس ممکن است در جایی امامت باشد، ولی رسالت نباشد و برعکس.۳. امامت مقامی والاتر از نبوت است که حضرت

ابراهیم(ع) نیز پس از رسیدن به مقـام رسالت، و طی مراحل دیگر توانست به این مقام دست یابـد. پس امام بایـد ویژگی های بیش تری نسبت به رسول داشته باشد. از این رو، شرایط معتبر در رسالت، مانند عصمت و علم، در امامت نیز معتبر است. بدین رو، قرآن کریم در پاسخ درخواست حضرت ابراهیم(ع) درباره امامت فرزندانش تأکید می کند که ظالمان صلاحیت رسیدن به این مقام را ندارند.تقریباً همه مفسران شیعه و اهل سنت، با استدلال به این آیه، فاسق را صالح امامت نمی دانند. آنان چون امام را هـدایت کننـده جامعه و مردم می داننـد، هـدایت شده بودن خود او را امری لازم و مقدم بر هدایت دیگران دانسته اند. [۲۳۴] مفسران اهل سنت برای استشهاد به عدم صلاحیت فاسقان برای امامت، مبارزه ابوحنیفه با خلفای زمان خود و نپذیرفتن قضاوت از سوی آنان را بیان کرده انـد؛ [۲۳۵] اما علمای اهل سنت در یک مسأله، با شیعه اختلاف نظر اساسی دارنـد. آنان عصمت امام را لازم نمی دانند و برای منصب امامت، عادل بودن در زمان تصدی مقام امامت را کافی می دانند و حتی بعضی از آنان پاک بودن ظاهری، حتی با احتمال عادل نبودن در واقع را کافی دانسته اند. فخر رازی از ابوبکر رازی نقل می کند که هر چنـد ظهور آیه اقتضـا دارد که امـام در ظـاهر و بـاطن، پاک و طاهر باشـد، ولی جمهور فقها و متکلمان، این ظهور را ترک کرده اند. [۲۳۶] .امـا فخر رازی بـاتوجه به همین آیه استـدلال می کنـد که پیـامبر در عمر خود برای یک لحظه هم نبایـد کافر باشد. [۲۳۷] و هر چند که او مقام امامت و نبوت را در این

آیه یکی می گیرد، ولی این پرسش مطرح است که با وجود مقتدا بودن امام، هم چون پیامبران، چه تفاوتی می توان بین این دو قائل شد که در یک مورد، تنها عدالت در هنگام تصدی کفایت می کند و در مورد دیگر، لحظه ای کفر مانع است؟ آیا امام و مقتدای یک جامعه، که دین رابه مردم عرضه می کند و آنان از او تبعیت می کنند، نباید از خطا اشتباه مصون باشد تا مردم را به انحراف نکشاند؟شیخ طوسی برای نرسیدن به مقام امامت به کسی که یک لحظه در عمر خویش دچار ظلم و کفر و شرک شده است، می فرماید:با وجود این خطاب به حضرت ابراهیم(ع)، هر کس پس از آن، لحظه ای ظالم باشد، موضوع این خطاب قرار می گیرد و در آن حالت، آیه شامل او نمی شود و پس از آن نیز نخواهد شد و غیر معصوم، یا به دیگری ظلم می کند و یا به خودش. [۲۳۸] .علامه طباطبائی به نقل از اساتید خویش تصویری چهارگانه در باره درخواست حضرت ابراهیم(ع) ارائه می دهد:آن وقت که ابراهیم(ع) برای ذریه اش درخواست امامت کرد، مقصودش نه ظالم در همه عمر ونه ظالم در پایان عمر بود؛ زیرا این از مقام ابراهیم(ع) دور است که برای چنین افرادی تقاضای مقام امامت کند. پس تنها دو مصداق مورد نظر او بوده است: یکی افرادی که درهمه عمر خود، لحظه ای مرتکب ظلم نشده باشند و دیگری کسانی که در ابتدای عمر، ممکن است ظالم بوده اند، ولی بعداً توبه کرده و عادل شده اند و خداوند از این دو مصداق، امامت را از دومی نفی کرده است. [۲۳۹] .در نتیجه، با وجود معصوم(ع) در جامعه اسلامی،

هیچ کس حق به دست گرفتن امور مردم را ندارد و وظیفه مردم است که او را یاری کنند تا جامعه را در جهت صلاح و رشد هدایت کند و آن را به کمال مقصود برساند و اگر زمانی معصوم(ع) در جامعه حضور نداشت، یا این است که خود معصوم(ع) تکلیف جامعه پس از خویش را روشن کرده است که باید طبق دستور او عمل کرد و ا گر این گونه نیز نباشد، عقل انسان را راهنمایی می کند که کسی بر جامعه حکومت کند که تا حد امکان، مقامی نزدیک به معصوم(ع) داشته باشد.

پاورقی

[۱] یوسف، آیه ۴۰.

[۲] شورا، آیه ۹ و ۱۰.

[۳] تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۲۵.

[۴] اسراء، آیه ۹۵.

[۵] مائده، آیه ۲.

[۶] مهدی بازرگان، آخرت و خدا هدف بعثت انبیا، ص ۸۷.

[۷] شورا، آیه ۳۸.

[۸] آل عمران، آیه ۱۵۹.

[۹] آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، ص ۹۳. [

[۱۰] نور، آیه ۵۵.

[۱۱] فتح، آیه ۲۸.

[۱۲] هود، آیه ۱۱۸.

[۱۳] بقره، آیه ۲۵۱.

[۱۴] علی عبدالرازق، الاسلام و اصول الحکم، ص ۷۷ به بعد.

[۱۵] نساء، آیه ۶۴.

[۱۶] نساء، آیه ۵۹.

[۱۷] یوسف، آیه ۴۰.

[۱۸] نساء، آیه ۱۰۵.

[۱۹] بقره آیه ۲۱۳.

[۲۰] الاسلام واصول الحکم، ص ۶۵ به بعد.

[۲۱] تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۷۷.

[۲۲] همان، ج ۱، ص ۲۷۱.

[۲۳] یونس، آیه ۹۹.

[۲۴] هود، آیه ۵۹.

[۲۵] یس، آیه ۳۰.

[۲۶] مائده، آیه ۳۳.

[۲۷] مائده، آیه ۳۸.

[۲۸] مائده، آیه ۲۴.

[۲۹] آخرت وخدا. هدف بعثت انبیا، ص ۹۷.

[۳۰] همان، ص ۹۱.

[۳۱] همان، ص ۱۰۴.

[۳۲] آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء، ص ۱۰۴.

[۳۳] اقتباس از تفسیرالمیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۸.

[۳۴] روم، آیه ۳۰.

[۳۵] یوسف، آیه ۴۰؛ آل عمران، آیه ۱۹.

[۳۶] توبه، آیه ۳۶.

[۳۷] مائده، آیه ۴۸.

[۳۸] تفسیرالمیزان، ج ۵، ص ۳۵۰.

[۳۹] انعام، آیه ۱۶۱.

[۴۰] زخرف، آیه ۶۱.

[۴۱] آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، ص ۶۲.

[۴۲] نساء آیه

.۶۴

[۴۳] یونس، آیه ۵۹.

[۴۴] آخرت و خدا، هدف از بعثت انبیا، ص ۲۶.

[۴۵] همان

[۴۶] همان، ص ۲۷.

[۴۷] بقره، آیه ۲۴۷.

[۴۸] شعراء، آیات ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۴.

[۴۹] در بخش های آینده، درباره این آیات بحث خواهیم کرد. و نیز ر.ك: تفسیرالمیزان، ج ۶، ص ۴۲ به بعد.

[۵۰] مائده، آیه ۳.

[۵۱] مائده، آیه ۶۷.

[۵۲] کافرون، آیه ۶.

[۵۳] غافر، آیه ۲۶.

[۵۴] انعام، آیه ۱۵۳.

[۵۵] تفسیرالمیزان، ج ۴، ص ۱۲۲؛ج ۱۶، ص ۱۷۸.

[۵۶] همان، ج ۱۶، ص ۱۸۹ به بعد.

[۵۷] ص، آیه ۲۶.

[۵۸] بقره، آیه ۱۲۰.

[۵۹] یونس، آیه ۳۵.

[۶۰] مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۰۹.

[۶۱] سجده، آیه ۲۴.

[۶۲] انبیاء، آیه ۷۳.

[۶۳] تفسیرالمیزان، ج ۱، ص ۲۷۲.

[۶۴] یوسف، آیه ۵۵.

[۶۵] بقره، آیه ۲۴۷.

[۶۶] نساء، آیه ۱۱۳.

[۶۷] حدید، آیه ۲۵.

[۶۸] نساء، آیه ۱۳۵.

[۶۹] بقره، آیه ۱۲۴.

[۷۰] نساء، آیه ۶۴.

[۷۱] نساء، آیه ۸۰.

[۷۲] نساء، آیه ۵۹.

[۷۳] انفال، آیه ۲۱.

[۷۴] نور، آیه ۵۶.

[۷۵] شعراء، آیه ۱۰۸.

[۷۶] اعراف، آیه ۱۴۲.

[۷۷] طه، آیه ۹۰.

[۷۸] طه، آیه ۹۳.

[۷۹] نور، آیه ۶۴.

[۸۰] نوح، آیه ۳.

[۸۱] حشر، آیه ۷.

[۸۲] بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۶، ح ۷.

[۸۳] همان، ج ۲۵، ص ۳۳۱.

[۸۴] همان، ص ۱۰، ح ۱۹.

[۸۵] همان، ج ۲۵، ص ۳۳۱.

[۸۶] نساء، آیه ۵۹.

[۸۷] ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۹؛ التبیان، ج ۳، ص ۲۳۶؛ تفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۸۰.

[۸۸] حشر، آیه ۷.

[۸۹] آل عمران، آیه ۱۲۸.

[۹۰] تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۹.

[۹۱] آل عمران، آیه ۱۵۴.

[۹۲] بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۱۲، ح ۱۲.

[۹۳] حشر، آیه ۷.

[۹۴] قصص، آیه ۵۶.

[۹۵] نمل، آیه ۸۱.

[۹۶] شورا، آیه ۵۲.

[۹۷] آل عمران، آیه ۱۵۹.

[۹۸] آل عمران، آیه ۱۵۴.

[۹۹] رعد، آیه ۳۱. [

[۱۰۰] انفال، آیه ۱۷.

[۱۰۱] آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، ص ۹۷؛ الاسلام و اصول الحکم، ص ۷۱.

[۱۰۲] ق، آیه ۴۵.

[۱۰۳] غاشیه، آیه ۲۱ و ۲۲.

[۱۰۴] یونس، آیه ۹۹.

[۱۰۵] غاشیه، آیه ۲۱.

[۱۰۶] آل عمران، آیه ۱۵۹.

[۱۰۷] هود، آیه ۵۹.

[۱۰۸] تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۳۱۴.

[۱۰۹] بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۵۳، ح ۲۸.

[۱۱۰] بحارالانوار، ج ۱۶،

ص ۱۹۲، ح ۲۸.

[۱۱۱] صحیفه امام خمینی، ج ۷، ص ۴۹۳، ج ۹، ص ۴۹۷.

[۱۱۲] فاطر، آیه ۷۳.

[۱۱۳] اعراف، آیه ۱۸۸.

[۱۱۴] آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، ص ۹۷؛ الاسلام و اصول الحکم، ص ۷۳.

[۱۱۵] مائده، آیه ۱۹.

[۱۱۶] فرقان، آیه ۲۰.

[۱۱۷] هود، آیه ۱۲.

[۱۱۸] هود، آیه ۱۲.

[۱۱۹] احزاب، آیه ۶.

[۱۲۰] مجله حکومت اسلامی، سال اول، ش دوم، ص ۲۲۴.

[۱۲۱] همان، ش اول، ص ۵۵.

[۱۲۲] نهج البلاغه، خ، ۴۰.

[۱۲۳] همان، ش دوم، ص ۲۳۹.

[۱۲۴] احزاب، آیه ۳۶.

[۱۲۵] تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۷۶.

[۱۲۶] بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۹، ح ۳۵.

[۱۲۷] همان، ج ۲۷، ص ۲۴۳.

[۱۲۸] نساء، آیه ۱۰۵.

[۱۲۹] نساء، آیه ۶۵.

[۱۳۰] اعراف، آیه ۳۶.

[۱۳۱] شورا، آیه ۱۰.

[۱۳۲] نحل، آیه ۴۶.

[۱۳۳] نساء، آیه ۱۰۵.

[۱۳۴] تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۸۸.

[۱۳۵] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۸.

[۱۳۶] همان، ص ۲۶۶، ح ۴.

[۱۳۷] مجله حکومت اسلامی، سال اول، ش دوم، ص ۲۲۴.

[۱۳۸] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹۸، باب الشرک، ح ۶.

[۱۳۹] حدید، آیه ۲۵.

[۱۴۰] حدید، آیه ۲۵.

[۱۴۱] لقمان، آیه ۱۳.

[۱۴۲] نور، آیه ۶۲.

[۱۴۳] نور، آیه ۶۳.

[۱۴۴] تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۶۶.

[۱۴۵] توبه، آیه ۵۹.

[۱۴۶] انفال، آیه ۱.

[۱۴۷] انفال، آیه ۴۱.

[۱۴۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴۰، باب الفیء و الانفال و تفسیر الخمس.

[۱۴۹] همان.

[۱۵۰] همان، ص ۵۴۱.

[۱۵۱] همان.

[۱۵۲] همان، ص ۵۴۴.

[۱۵۳] نساء، آیه ۱۳۶.

[۱۵۴] حدید، آیه ۲۸.

[۱۵۵] تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۱۷۴.

[۱۵۶] تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۱۷۴.

[۱۵۷] یس، آیه ۸۲.

[۱۵۸] فصلت، آیه ۱۲.

[۱۵۹] نور، آیه ۶۲.

[۱۶۰] جاثیه، آیه ۱۸.

[۱۶۱] التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۴؛ تفسیر المیزان ج ۴، ص ۳۹۶؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ۲۵۹.

[۱۶۲] تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۹۶؛ التبیان، ج ۳، ص ۲۳۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۶.

[۱۶۳] روح المعانی، ج ۵، ص ۶۶.

[۱۶۴] تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۳۲۶.

[۱۶۵] المفردات، ص ۲۵.

[۱۶۶] مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۴.

[۱۶۷] التفسیرالکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۴

[۱۶۸] عنکبوت، آیه ۸۰.

[۱۶۹] تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۹۱.

[۱۷۰] التفسیرالکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

[۱۷۱] تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۹۲.

[۱۷۲] التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۰۶؛ المنار، ج ۵، ص

.۱۸۵

[۱۷۳] الجواهر فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۵۵.

[۱۷۴] الکشاف، ج ۱، ص ۵۲۴؛ تفسیربیضایی، ج ۱، ص ۳۵۵.

[۱۷۵] تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۴۰۱؛ التبیان، ج ۳.۲۳۶.

[۱۷۶] نهج البلاغه، نامه ۵۳.

[۱۷۷] نهج البلاغه، خ ۱۲۵.

[۱۷۸] التبیان، ج ۳، ص ۲۷۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۲۹۱؛ تفسیرالمیزان ج ۵، ص ۲۲.

[۱۷۹] التبیان، ج ۳، ص ۲۷۳.

[۱۸۰] التبیان، ج ۳، ص ۲۷۳.

[۱۸۱] احزاب، آیه ۳۳.

[۱۸۲] معجم مقاییس اللغه، ج ۲، ص ۴۹۰.

[۱۸۳] المفردات، ص ۱۸۸.

[۱۸۴] مجمع البحرین. ج ۴، ص ۷۴.

[۱۸۵] لسان العرب، ج ۵، ص ۱۴۷.

[۱۸۶] جامع البیان، ج ۲۲ ص ۵.

[۱۸۷] التبیان،ج ۸، ص ۳۴۰.

[۱۸۸] تفسیرالقرآن العظیم، ج ۵، ص ۴۵۳.

[۱۸۹] التفسیرالکبیر، ج ۲۵، ص ۲۰۹؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۸۳.

[۱۹۰] التفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

[۱۹۱] تفسیرالقران العظیم، ج ۵، ص ۴۵۵.

[۱۹۲] جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۲، ص ۷؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۵، ص ۴۵۴- ۴۵۶.

[۱۹۳] جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۲، ص ۵ و ۶.

[۱۹۴] بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۸۳به بعد؛ اصول کافی،ج ۱، ص ۸۵.

[۱۹۵] مائده، آیه ۵۵.

[۱۹۶] التبیان، ج ۳، ص ۵۵۹.

[۱۹۷] التفسیر الکبیر،ج ۱۲، ص ۲۵ و ۲۷.

[۱۹۸] الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۹.

[۱۹۹] روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۷.

[۲۰۰] التفسیرالکبیر، ج ۱۲، ص ۲۶؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۸.

[۲۰۱] همان.

[۲۰۲] توبه، آیه ۷۱.

[۲۰۳] التبیان، ج ۳. ص ۵۶۱.

[۲۰۴] تفسیر القاسمی المسمّی بمحاسن التاویل، ج ۶، ص ۲۵۹.

[۲۰۵] التبیان، ج ۳، ص ۵۶۰.

[۲۰۶] ر.ک، مقدمه، ص ۱۳.

[۲۰۷] الکشاف، ج ۱، ص ۶۳۵؛ تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۴؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۶.

[۲۰۸] محمد، آیه ۷.

[۲۰۹] بقره، آیه ۲۱۴.

[۲۱۰] تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۷.

[۲۱۱] مائده، آیه ۵۱.

[۲۱۲] توبه، آیه ۷۱.

[۲۱۳] روح البیان، ج ۲، ص ۴۰۷؛ تفسیرالمراغی، ج ۶، ص ۱۳۵.

[۲۱۴] الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۲.

[۲۱۵] تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۵۹۷.

[۲۱۶] فخر رازی با این دو قید، منافقان را خارج می کند. از این رو تنها بنابر قول او لازم می آید «الذین آمنوا» شامل آنان شود (التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۵).

[۲۱۷]

نساء، آیه ۱۴۲.

[۲۱۸] توبه، آیه ۵۴.

[۲۱۹] عنکبوت، آیه ۱۱.

[۲۲۰] توبه، آیه ۶۷.

[۲۲۱] توبه، آیه ۷۱.

[۲۲۲] حجرات، آیه ۱۴.

[۲۲۳] احزاب، آیه ۳۵.

[۲۲۴] جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۸۶.

[۲۲۵] الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۹.

[۲۲۶] تفسیرالمیزان، ج ۶، ص ۹.

[۲۲۷] الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۹.

[۲۲۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۷.

[۲۲۹] همان، ص ۱۴۶.

[۲۳۰] الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۱؛ روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۸.

[۲۳۱] تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۷۰.

[۲۳۲] التفسیراالکبیر، ج ۴، ص ۳۸ و ۳۹.

[۲۳۳] بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۱۳، ح ۴۱.

[۲۳۴] الکشاف، ج ۳، ص ۱۲۷.

[۲۳۵] التفسیرالکبیر، ج ۴، ص ۴۲.

[۲۳۶] همان.

[۲۳۷] همان، ص ۴۱.

[۲۳۸] التبیان، ج ۱، ص ۴۴۹.

[۲۳۹] تفسیرالمیزان، ج ۱، ص ۲۷۴.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹